

فرهنگ نامهای آذربایجانی

آذربایجانی‌ها آدلار سوزلوگو

عبدالاحد

DICTIONARY of
AZARBAIJANI NAMES

آذربایجانی‌ها آدلار سوزلوگو

فرهنگ نامهای آذربایجانی



فرہنگ نامہای ازبایجانی

شامل: بیش از ۲۲۰ واژه ذمی که بعنوان اسامی
نام: نام خانوادگی، اماکن، اشیاء، مورد استفاد
قرار می گیرد

مؤلف:

عبدالاحد بہرہ

انتشارات: ارک

تبریز ۱۳۲۰

چاپ اول

فرمست نامی از برای کمال (آذربایجان) دلا و سزولوگو
 موصوف: ع. ا. بیلو
 چاپ اول: تبریز ۱۲۲۰
 عدد مجلدات: شصت
 لیتوگراف: مامور
 چاپ: طبع
 شماره: ۲۰۰۰ عدد
 جمع در جلد: ع. آرمر
 خوشنویس: سعید رسول
 نشر: انتشارات کنگره، تبریز، بهار ۱۳۶۶
 کمره: فرهنگ و ادب، تهران

آذربایجان اوغلویم
 مین ایلدیر اوز آدیمین
 کشیکنده ددرموشام
 هنر کوستر نه میخجه
 آوینریشامیشام من
 ددهم قورقود آدوردی
 منه اوز هنریدین
 یولوما نورچیلدن
 تولوما قوت ورن
 عشقم
 اوستادیم اولدکی
 آدیم دوغده هنرین
 بنریم آدیم اولد

بخیر از شعر «آذربایجان اوغلویم»
 بهشتیار دانا بیلو

مقدمه:

زبان کنونی آذربایجان که در بحث زیانشناسی و گروه‌بندی آنها و در منابع مختلف ادبی و کتابهای دائرة المعارف از آن بنامهای آذربایجانی، ترکی آذری، ترکی، ترکی آذربایجانی، آذری و حتی در بعضی از منابع خارجی با عنوان ترکی قفقازی نام می‌برند، به زبانی اطلاق می‌شود که امروزه اکثریت اهالی منطقه شمال غربی کشور (آذربایجان و خمسه) بطور عموم و اقوام و عشایر و واحدهای پراکنده ای به فواصل دور و نزدیک از این محدوده جغرافیائی در نقاط مختلف ایران از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب بآن تکلم می‌کنند. علاوه بر ایران متجاوز از ۷ میلیون نفر در آذربایجان شوروی و میلیونها نفر در ترکیه و عراق و سوریه و قرنهایست که احساس و اندیشه و باورها و خواسته های خود را بوسیله آن بیکدیگر ابراز نموده و همه ساله هزاران کتب علمی و فنی، فلسفی، سیاسی، هنری، ادبی و صدها روزنامه و مجله و باین زبان منتشر و در دانشگاهها و مدارس و کنگره ها و سمینارها بعنوان زبان رسمی بکار برده میشود. این زبان از نظر تاریخی منشعب از شاخه ترکی زبانهای آلتائیک بوده و یکی از لهجه های ترکی غربی است و مانند ترکی ترکیه

و ترکمنی شاخه ای از ترکی اوغوز بوده و مانند هر زبان دیگر دارای چند گویش محاوره ای و يك زبان ادبی است که شکل عالی زبان عمومی آذربایجانی^۱ است. این زبان بدون تعصب به گواه زبانشناسان و متخصصین مربوطه یکی از با قاعده ترین زبان های دنیاست. دارای تاریخ ادبیات مدون و درخشانی بوده، مفاخر ادبی مشهور و ارزنده ای به جهان ادب و هنر و اندیشه عرضه نموده است. شاهکارهای ادبی و هنری آن هم اکنون موضوع پژوهش و بررسی بسیاری از زبانشناسان و تورکولوگ ها و شرقشناسان میباشد.

در مورد استقرار و رواج ترکی آذری در آذربایجان از دیرباز نظریات و عقاید و مباحثات گوناگون و متناقض وجود دارد ولی آنچه که مسلم است روند پیدائی آن در سده چهارم و پنجم هجری در اراضی تحت سکونت آذریان به فرجام رسیده و در سیر تاریخی خود به اقتضای موقعیت جغرافیائی این منطقه از يك طرف با عناصر شاخه های دیگر زبان ترکی قدیم و مخصوصاً با زبان قبیچاق و ترکی شرقی و تا حدودی مغولی و زبان تاتی یا بومی الفت یافته و از سوی دیگر با زبانهای فارسی و کردی در جنوب و مغرب و با زبانهای روسی و ارمنی و گرجی در شمال و شمال غربی مجاورت و آمیزش پیدا کرده است (فرزانه م.ع. ۱۳۵۷) و ضمن اینکه زبان ادبی و کتبی آن در ۱ درمورد تاریخ ترکی آذربایجانی یا ترکی آذری، سیر تکاملی و ویژگیهای آن به کتاب «سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی تألیف دکتر جواد هیئت» و «مبانی دستور زبان آذربایجانی تألیف محمد علی فرزانه» و سایر منابع مراجعه شود.

ادوارمختلف بععلل تاریخی تحت تأثیر و جاذبه زبان فارسی و ازاین رهگذردر معرض نفوذ لغات و کلمات عربی قرار گرفته و مقدار زیادی لغات نامأنوس و مأنوس فارسی و عربی در آن راه یافته است. با اینهمه مانند هر زبان زنده دیگری سیر تکاملی خود را بر اساس ویژگیها و مشخصات ذاتی خود ادامه داده و علاوه بر میراث ادبی کلاسیک، ادبیات شفاهی غنی و سرشاری از خود بجای گذاشته که یکی از واقع گراترین، زیباترین و انسانی ترین فرهنگهای بشری است. دامنه تأثیر سایر زبانهای حاکم و نفوذ لغات بیگانه در زبان محاوره و کتابت شهرنشینان بدلائیل مختلف و از جمله تحصیلات و آموزش رسمی آنان بزبان فارسی بیشتر از روستانشینان و مخصوصاً دهات دورافتاده بوده و بعبارت ساده تر اصالت زبان آذربایجانی در روستاها بیشتر از شهرها حفظ گردیده است، بطوریکه هر چه از مراکز تحصیلات رسمی و نفوذ و استیلای سایر زبانها دورتر شویم خلوص تکلم و لغات و عبارات و اصطلاحات قدیمی تر و اصیلتر بیشتر بچشم میخورد.

نگارنده بدلیل اقتضای شغلی و طبیعت حرفه ام ارتباط و تماس دائم و تنگاتنگی با اغلب روستائیان و ساکنین آبادیهای دور و نزدیک آذربایجان داشته و الزاماً با کلمات، واژه ها، لغات، اسامی، نام، نام خانوادگی، اشیا، مکانها و اصطلاحات متنوع و فراوانی از زبان محاوره و شیوه های گفتار و لهجه ها و گویش های اهالی و کاربرد آنها شنیده و ضبط و جمع آوری نموده است که ضرورت تدوین و تکمیل آن از جهات مختلف مفید به نظر میرسد:

۱. در آموزش واژه های هر دو زبان فارسی و آذربایجانی و انجام لهجه شناسی (دیالکتولوژی)، از لحاظ مقایسه با سایر زبانها و تطبیق با قواعد و مشخصات دستوری زبان، مورد استفاده متخصصین و دست اندرکاران واقع میگردد.

۲. بدلیل هر تقدیر تاریخی که بوده این زبان اکنون قرنهایست که زبان دل و اندیشه و احساس و تفکر میلیونها ایرانی و غیر ایرانی بوده و یادگیری آن در زندگی عملی بسیاری از فارس زبانان که هم اکنون در نقاط مختلف آذربایجان بسر میبرند و یا در پایتخت با نیمی از جمعیت آذری زبان سر و کار دارند ضروری میباشد.

۳. آموزش معادل فارسی بسیاری از لغات و خصوصاً اسماء و صفات برای آذری زبانان با مراجعه باین مجموعه میسر خواهد بود.

۴. نیاز آن دسته از هموطنان که مایلند اسامی فرزندان، فروشگاهها، مکانهای کسب و پیشه خود را از کلمات اصیل آذری انتخاب نمایند، میتواند از طریق مراجعه باین فرهنگ برطرف شود.

۵. بمنظور استفاده از کتب، نشریات، روزنامه ها و منابع سودمند علمی و ادبی در زبان آذری که هم اکنون در داخل و خارج ایران منتشر میشود لغت نامه حاضر میتواند کمکی ولو ناچیز در ترجمه آنها داشته باشد.

در تدوین و تنظیم این لغت نامه که نگارنده از مدتها پیش «از سال ۱۳۵۴» درصدد اقدام به تدارك و تنسيق آن قرار داشت ابتدا در نظر بود که فقط اسامی اشخاص و نام خانوادگی، آنهم به اختصار

جزوه ای جهت رفع نیاز مراجعه کنندگان تهیه و در دسترس علاقه مندان قرار گیرد ولی به لحاظ اهمیت موضوع و کاربرد انواع صفات و حتی بعضی از افعال بعنوان اسامی، آنچه که در عمل بمیان آمد از حدود يك فرهنگنامه ساده اسماء پا فراتر رفت و بست و تفصیلی به خود گرفت که ممکن شد با توجه به شرائط حاصله بعد از انقلاب اسلامی در ایران و رفع محدودیتهای نسبی حاکم بر زبان آذری بصورت لغتنامه مستقل و مفصلی در دسترس علاقمندان قرار گیرد و لزوماً برای رسیدن باین هدف میبایستی علاوه بر یادداشتهای خصوصی و پراکنده و زبان زنده خلق به مأخذ و منابع علمی و ادبی متعدّد دیگر و آثار کلاسیک و مشروح و آکادمیک و خودآموزها و سایر لغت نامه های موجود به رسم الخط فارسی و عربی و لاتین و الفبای سیریلیک (اسلاو) مراجعه و استفاده شود. و از آنجا که تحصیل در ایران به فارسی است لذا فرض بر این بوده است که خواننده به زبان فارسی آشنائی دارد و بهمین جهت بشرح لغات بزبان فارسی پرداخته شده است و نظر به اینکه بسیاری از لغات معادل مستقلاً در فارسی ندارند و یا در این موارد لغات عربی بکار رفته و یا از کلمات مرکب استفاده شده است لذا برای روشن شدن مفاهیم واقعی و کاربرد آنها ضرورتاً معانی لغات حالت توضیحی و تشریحی پیدا کرده است. ضمناً تعداد قابل توجهی نیز لغات ترکی عیناً و یا با اندك تغییری در شکل تلفظ آنها در زبان فارسی بکار رفته است که در این موارد نیز اشکال تلفظ آنها در هر دو زبان بعنوان معادل آورده شده است.

این فرهنگ شامل متجاوز از ۲۲۰۰ واژه بوده که از لحاظ دستوری عمدتاً از اسامی بوده و گاهی از صفات نیز استفاده شده است چرا که همانطوریکه در سطور بالا اشاره شد بسیاری از صفات بعد از اسامی اشخاص و مکان و اشیاء در زبان آذربایجانی بکار می‌رود مثلاً: اودونچو = هیزم شکن (صفت مشبیه)، دوگوشکن = جنگاور (صفت مبالغه)، اوخوموش = تحصیل کرده، خوانده (صفت مفعولی)، قیشلیق = زمستانه (صفت نسبی)، ایچیم = جرعه (صفت مقیاسی)، آلاقارانیق = نیمه تاریک (صفت تقریبی)، آی اوزلو = ماهرخ (صفت مرکب) و و از میان اسامی و صفات و گاهی افعال کلماتی انتخاب شده اند که میتوانند بعنوان نام (دختر و پسر)، نام خانوادگی، اسم فروشگاه، مکانها و اسامی اشیاء بکار روند یعنی شامل کلیه لغات و کلمات ترکی موجود در زبان نیست.

بهین دلیل در نظر بود که نوع کلمات از لحاظ هویت دستوری نیز با علامت اختصار در مقابل آنها نوشته شود و یا اسامی نام پسر یا دختر یا مکان و اشیاء نیز به تفکیک مشخص گردد و یا کلیه لغات و واژه ها و ترکیبات و اصطلاحات موجود قید گردد لیکن این امر اگر چه بر غنا و تکامل مجموعه حاضر می افزود و البته کار گروهی و دسته جمعی نیز طلب میکرد، ولی ما را از اهداف اصلی کنار می انداخت، گذشته از آن انتخاب اسامی مذکر و مؤنث در مواردی سلیقه ای و شخصی بوده و کاربرد آنها متفاوت میباشد لذا به مجموعه حاضر بسنده شد.

این فرهنگ به ترتیب الفبای فارسی و با حروف درشت تر نوشته شده و معانی هر کدام با حروف نازکتر در مقابل آنها چاپ شده است، املای واژه ها و تلفظ آنها نیز با الفبای عربی و فارسی نوشته شده و در نگارش علائم صدا دار نیز از علائم رایج در کتب، نشریات، مطبوعات معاصر آذربایجان ایران و خصوصاً مجله وزین «وارلیق» و دستورات املائی «کتاب دستور زبان ترکی آذری تألیف مرحوم تیمور پیرهاشمی» استفاده شده است و برای آشنائی هر چه بیشتر استفاده کنندگان و نشان دادن حروف صدا دار و بی صدا و معادل آنها در الفبای لاتین و اسلاو نیز جداولی تنظیم و ارائه گردیده است. در این فرهنگ تا آنجا که مقدور بود از آوردن لغات فارسی و عربی و سایر لغات نامأنوس دخیل اهتراز شده است.

این کتاب یقیناً کاستی ها و نارسائیهای دارد لذا از کلیه صاحب نظران و استادان امر انتظار دارد بدون هرگونه تنگ نظریهای ملی و سیاسی و به قصد تکمیل و ارائه فرهنگ بهتر و کاملتر مؤلف را یاری دهند.

اگر فرهنگ اسامی حاضر بتواند مبنائی برای تنظیم و تدوین یک فرهنگ کاملتر و جامع تر بعدی باشد، (که نگارنده بشرط برخورداری از همکاری سایر علاقمندان و دست اندرکاران در مسیر اقدام آن میباشد) تلاشی را که از این رهگذر بعمل آورده است مشمر خواهد بود.

در خاتمه وظیفه ملی و اخلاقی خود میدانم از مدیریت محترم

انتشارات ارك كه با خوشرونی و روحیه خدمت به فرهنگ و ادبیاتمان
امر نشر این مجموعه را تقبل نموده اند سپاسگزاری نمایم.

زحمت طراحی روی جلد فرهنگ به عهده دوست با ذوق و فاضلم
آقای مهندس علی آردی بوده است که جای قدر دانی و تشکر فراوان
دارد.

دوست جوان و هنرمندم آقای سعید ارسلانی با خط زیبای خود به
زینت روی جلد افزوده است دستش درد نکند.

ع. ا. بهراد

تبریز بهار ۱۳۷۰

جدول حروف صدا دار در ترکی آذری

حروف صدا دار چهارگانه ضمیمه (قالبین)	اول کلمه	وسط کلمه	آخر کلمه	اسلاو لاتین	مثال
۱	آ	ا-ا	ا-ا	A	آنا - قارا - بالا
۲	او	و-و	و-و	O	اوماق - دوغدو-بول
۳	اؤ	و-و	و-و	u	اؤن - دورماق - دؤرو
۴	ای	ی-ی	ی	I bi	ایشیق - قیزیل - آری
۵	ا	ه-ه	ه-ه	E	ار-گله جک - ننه
۶	ائ	ه-ه	ه-ه	E	ائل - یئل - یه (ده)
۷	اوز	و-و	و-و	Ö	اولکه - سوز
۸	ای	ی-ی	ی	i	ایگیت - دیش - گلدی
۹	او	و-و	و-و	Ü Y	اورک - گونش - سورو

جدول حروف بیصدا در ترکی آذری

فارسی (عربی)	اسلاو	لاتین	مثال
۱۰. ب		B	بالا
۱۱. پ		P	پالاز
۱۲. ت - ط		T	تبریز - طوفان
۱۳. ث - س - ص		S	ثمر - سارا - صمد
۱۴. ج		C	جنگ - جالاق (پیوند)
۱۵. چ		C	چیل
۱۶. ح - ه - ه - ه		H	حمید - اهر - مهدی - هنیوه ره
۱۷. خ		KH	خال
۱۸. د		D	دومان
۱۹. ذ - ز - ض - ظ		Z	ذات - زوج - ضرر - ظرف
۲۰. ر		R	رشمه
۲۱. ژ		G	ژورنال

بقیه جدول حروف بیصدا در ترکی آذری

	فارسی (عربی)	اسلاو	لاتین	مثال
۲۲. غ		G		غم
۲۳. ف		F		فیدان
۲۴. ق		G		قارا
۲۵. ك		K		كوتله
۲۶. گ		G		گیله
۲۷. ل		L		لاچین
۲۸. م		M		مارال
۲۹. ن		N		نال
۳۰. و		V		وورغون، وئرگی
۳۱. ی		Y		یای، یاشار
۳۲. ش		Ş		شلاله، شله

ت

آبدال	درویش، قلندر
آبراس	خالداری، دارای خالها و لکه ها و رنگهای مختلف
آبیده	یادبود، مجسمه، آثار باستانی
آب آجیق	کاملاً روشن، کاملاً باز
آب آیدین	کاملاً روشن، کاملاً واضح
آپاریجی	۱. پیش برنده، جلو دار، ۲. مجری
آباغ	کاملاً سفید، سفید سفید
آبول	آهسته، آرام
آتا	۱. پدر، بابا، بانی، مؤسس ۲. کاش بیاندازد
	۳. اگر بیاندازد
آتامان	۱. سرکرده، سردسته ۲. قلدر، راهزن
آتای	شناخته شده، مشهور، معروف (ترکی)
آتچی	چابک سوار، علاقمند به اسب، اسب سوار
آتورپات-آتورپات	سردار بزرگ آذربایجانی در زمان حمله اسکندر
	مقدونی به ایران
آتقی	تیر، رشته ایکه همراه ماسوره حرکت میکند، دور

انداختنی

سوار، اسب سوار

۱. تیرانداز، نشانه گیر، ماهر ۲. حلاج، پنبه زن

تیراندازی، اصول و عمل نشانه روی،

معروف، شناخته شده، مشهور (ترکی)

۱. پرتاب ۲. دفعه، بار ۳. خرج (باروت)

۴. پیک (مشروب) ۵. انداختنی ۶. بیاندازم

۷. اسبم (اسب من)

توانا، نیرومند، به کسی اطلاق می شود که هر

چیزی را که چنگ زند از جایش می کند

بهادر، دلیر، جوانمرد، شجاع

ترك جسور، قوی

کسیکه نژاد وتیره اش نیرومند وقوی باشد،

والاتبار

هم دنیا، هم عصر، معاصر

۱. سویچ، کلید، آلت فلزی که قفل بسته را باز

می کند ۲. می گشاید، باز می کند

بازکننده، مفتح

۱. باز ۲. بی مانع ۳. وسیع، گسترده

پیشانی باز، درستکار

چشم و گوش باز، آگاه

عمل بازشدن، طرز بازشدن، گشایش، شکوفائی

آتلی

آتیجی

آتیش

آتیللا

آتیم

آچار

آچارآلپ

آچار تورک

آچارسوی

آجُون داش

آچار

آچان

آچیق

آچیق آلبن

آچیق گوژ

آچیش

آچیم

زمان بازشدن، مدت باز شدن (پنبه، سایر گیاهان)،

مدت شکفتگی

آخار

جاری، روان

آخارسو

آب روان، آب جاری

آخان-آخار

جریان دائم، درحال روان

آخجا-آغچا

۱. سکه، پول نقره ۲. واحد مساحت زمین

آخچالی

پولدار، ثروتمند

آخشام

عصر، بعدازظهر، دم غروب

آخیجی

۱. سیال، زلال، ۲. سلیس، روان، ۳. بی قرار

آخماز

راکد، ایستاده، آب راکد

آخین

۱. تند آب، سیلاب ۲. جریان برق ۳. ازدهام،

سیل جمعیت

آخینتی

۱. جریان، سمت جریان ۲. ترشح

آخینچی

مهاجم، حمله کننده

آخیم

جریان، سیلان

آدآلان

شناخته شده، مشهور، معروف

آدا

جزیره

آداخ

نامزد، نامزدی

آداخلی - نیشانلی

نامزد

آداسال

شبه جزیره، مرتبط باجزیره،

آداش

هم اسم، هم نام

آداق

۱. نخستین گام (کودک) ۲. آداخ دورماق:

پشتیبان، کمک، یاور	آرخاچی
دارای پشتیبان، پشتوانه دار	آرخالی
خاطرجمع، راحت، ساکت	آرخایین
۱. برتری، ۲. ارزش، گرانبها (ترکی)	آرتام
جدی، ساعی، تلاشگر (ترکی)	آرتوم
۱. زیاد، بسیار، خیلی ۲. برتر، ممتاز، پیش، بالا	آرتیق
افزایش، ازدیاد، ری	آرتیم
بارورشونده، افزایش پذیر، ریدار	آرتیملی
۱. پشت، عقب، پشت سر ۲. دنباله، ادامه	آرد
۱. پی گیر، بی وقفه ۲. منطقی، قانونمند	آردجیل
درخت یا بوته ای است همیشه سبز (درخت عرعر؟)	آردیچ
پشت سر هم، مسلسل، دنبال هم	آردیل
۱. هنرمند ۲. صنعتکار، کسیکه نژاد هنرمندی داشته باشد	آرسلان-اصلان شیر
ذرع، مقیاس، طول	آرشین
پود، رشته	آرغاج
نه چاق و نه لاغر	آرغاز
کاروان، قاصد	آرغیش-آرقیش
کسیکه دارای خون پاک و تمیزی باشد.	آرقان-آرکان

ایستادن	آدای
نامزد برای وکالت باشغل	آدایم
۱. گام، قدم ۲. فاصله دو گام ۳. حرکت، تلاش	آدایملی
کسی که قدمهای بلند داشته باشد	آدسیز
بی نام، بی نشان	آدلی-آدلیم
مشهور، معروف (به خوبی)، سرشناس	آدنان
ازاسامی قدیمی ترکی	آدیال - ادیال
پتو، لحاف	آدی سانلی
باشرف، محترم، آبرومند، مشهور، معروف	آدی گوژول
دارای اسمی قشنگ وزبیا	آدی ونلی
مشهور، شناخته شده، معروف	آذری
۱. آذربایجانی ۲. زبان منسوب به آذربایجان	آرات
نخستین آبیاری زمین، آرات ائله مک : آبیاری کردن	آراچی
میانجی، واسطه،	آراز
ارس (نام رودی در آذربایجان)	آران
جلگه، زمین پست وگرم سیر	آرانچی
جلگه نشین	آرانلی-آرانچی
جلگه نشین	آرخ
جوی، نهر، کانال	آرخا
۱. پشت، گرده ۲. پشت سر	آرخاج-آرخاش
خوابگاه گاو وگوسفند، آغل	

آرقاداش-آرخاداش یاور، یار، کمکی، دوست

آروانا

شتر ماده، ناقه

آری

۱. زنبور ۲. عاری، تمیز، پاک

آری ال

آدم درستکار، شریف، صدیق

آری جان

کسیکه اندرونش پاک و تمیز باشد، خوش قلب،

خوش باطن

آری چیبینی

زنبور عسل

آری سال

همانند زنبور تلاشگر و پویا

آری سان

کسیکه اسمش به خوبی و پاکی مشهور شده

باشد

آری سوی

پاک نژاد

آری قان

خون پاک، کسیکه اصالت پاک و خوبی داشته

باشد

آری قاپان

پرند زنبور خوار، سبز قبا

آرین

تمیز، پاکیزه، بی آلایش

آزمان

۱. بزرگ، تنومند، مُعظم، با هیبت ۲. بز شش

ساله

آزی

۱. دندان آسیا ۲. حد اقل، دست کم

آسقی

بند شلوار، رخت آویز

آسما

۱. رخت آویز ۲. آویزان، آویخته ۳. آویزان نکن

آشکار

ماده اضافی (در ترکیب)، عنصر اضافی،

مخلوط، آمیخته

آشقارلی

قاطی، مرکب

آشی

۱. واکسن ۲. پیوند، ۳. ماده ایکه برای دباغی

کردن پوست بکار میرود

آشیت

گذر، گذرگاه

آشیریم

۱. کمره کوه، کوه، تیغه کوه ۲. عبور دهم ۳.

بخوریم

آشیق

۱. قاب (بازی) ۲. مهره، قرقره

آشیلاما

۱. واکسینه، واکسیناسیون ۲ پیوند زدن ۳.

دباغی کردن

آغ آپاق

کاملاً سفید سفید

آغ آلبن

روسفید، پیشانی سفید

آغ آبدین

یکرنگ، خوش نیت، صاف

آغاران

چیزیکه از دور دیده میشود، درخشان

آغارتی

۱. سفیدی که از دور پیدا شود ۲. لبنیات

آغاسوی

شخصی که دارای اصل و نسب محترم باشد.

آغ ال.

سفید دست درستکار

آغاپانا

۱. مثل آغا ۲. عالی جناب ۳. خوب

آغ باش

۱. ارزن مصری (ترکی) ۲، کله سفید

آغ باغیر

۱. نام مرغی است ۲. ریه و شش ۳. ترسو،

جیون

آغ بال

سفید و زلال، رو شن

آغ بنیز

سفید رو، سفید چهره، سفید منظر

آغ بولود	ابر سفید، ابر سیروس
آغ پای	۱. بدون حیل، ۲. حلال، سهم حلال
آغ پولاد	عصای سفید و محکم
آغ تکین	مثل سفید
آغ تورک	ترکی که دارای روئی سفید و قلبی پاک باشد.
آغجا	۱. سکه، پول سفید ۲. پولک
آغجا سو- آغچاسو	آب سفید گونه
آغجاقاناد	پشه
آغجاقابین	درخت افزا
آغجاقوجا	یکی از همزمان قاضی عثمان و قاضی اورخان در زمان تأسیس دولت عثمانی.
آغجاقوواق	درخت کبوده
آغ چیل	۱. الوان، رنگارنگ ۲. سفید و سیاه، ابلق
آغداش	۱. تباشیر ۲. سنگ سفید یکه در ساختمان بکار میرود
آغ داغ	کوه پوشیده از برف، کوه سفید رنگ
آغ دمیر	آهن سفید، آهن کوبیده شده.
آغ دورو	سفید و زلال
آغ دوغان	۱. نوعی پرنده، ۲. خوشبخت، کسیکه خوشبخت دنیا آمده باشد
آغ دوغموش	خوشبخت، تولد مبارک
آغری	۱. درد و رنج ۲. غم و غصه و الم

آغ سال	شبیه سفید، سفیدی، مایل به سفید
آغسان	سفید هستی
آغ سوی	کسیکه دارای اصل و نسب پاک و محترمی باشد
آغشین -	آغ بنیز
آغ فان	آدم اصیل، والانژاد، برتر
آغ قانادلی	سفید بال، سفید پر
آغ قایناق	چشمه ای که دارای آب تمیز و براق و زلال باشد
آغ قیز	دختر باکره و زیبا
آغ قیلچ	شمشیریکه در راه حق بکار رفته باشد
آغ گون	خوشبخت، سعادتمند
آغ ماتان	۱. سفیدپوست ۲. چاق و چله و زیبا (دختر)
آغناق	۱. غلتگاه جانوران ۲. آبرفت ۳. چاله، گودال
آغی	۱. زهر ۲. مویه، نوحه، مرثیه خوانی ۳. سفید را
آغیورت	سرزمینی که براحتی در آن زندگی کنند.
آغ بول	راه شیری، کهکشان
آقلان- آکلان	دامنه کوه، سرایشی (ترکی)
آکای	یکی از اسامی مشهور و متداولی که ترکهای شمال بر می گزینند
آلا	دورنگ، سایه روشن، سفید و سیاه
آلاباش	سگ شکاری
آلاجا	رنگارنگ، ابلق

آلاجاللی	رنگارنگ، الوان
آلاچالپو	سوزو باران، کولاک
آلاچیق	اویه، سایه بان نمدی، خانه چوبی یا حصیری مرکز باغ
آلاشا	۱. ابلق ۲. نوعی زاغ
آلاق	۱. علف هرزه، ۲. بخریم ۳. بگیریم
آلاقاپی	دروازه بزرگ، درگاه بزرگ
آلاقاناد	شهره، سهره زرد
آلاگوز	زیبا، قشنگ، کسیکه دارای چشم درشت آبی رنگ باشد
آل الوان	رنگارنگ، رنگ برنگ
آلان	شفق، صبح زود، زود، پیش از وقت
آلای	۱. گروه، فوج، دسته، هنگ ۲. توده، جماعت
آلپ اصلان	نترس، دلیرقوی، نیرومند، شجاع. (شیر قوی)
آلپ اوره ک	با دل و جرات، جسور، شجاع
آلپ تکین	دلاور، شجاع
آلپ سوی	کسیکه دارای نژاد جسور و شجاعی باشد
آلپ قارتال	عقبایی که بر آسمانها حاکم باشد
آلپ قان	کسیکه دارای خون پاک و شریف و شجاعی باشد.
آلپ قانات	بال و پری که قدرت وسیع و فوق العاده ای داشته باشد
آلتان-آلدان	شعاع و رنگ قرمزی که هنگام طلوع خورشید در

آلتای	افق منتشر شود
آلتون-آلتین	جنگل مرتفع
آلتین آی	۱. طلا، زر ۲. زیرت، زیرتو
آلتین آل	ماه هلال که برنگ زرد درخشان و طلایی دیده شود
آلتین اوخ	۱. دست زرین، ۲. کسیکه کارهای خوب وارزنده انجام میدهد
آلتین اوره ک	۱. تیر طلایی ۲. تیر گرانبها
آلتین ایز	۱. قلب طلایی
آلتین باش	۱. خط طلایی ۲. ردپائیکه از برای خوبی و زیبایی و راستی بر جای گذاشته شود.
آلتین سای	۱. سر طلایی ۲. سری که همانند طلا ارزشمند و گرانبها باشد
آلتین سوی	۱. طلا شمار ۲. به مفهوم همیشه در دست
آلتین قایا	اشیاء گرانبها همچون طلا پیدا شود
آلتین قیلچ	کسیکه دارای نژاد جسور و شجاعی باشد.
آل دمیر	۱. صخره طلایی ۲. صخره سنگی که همانند طلا ارزنده و محکم باشد
آلقان	۱. شمشیر طلایی ۲. شمشیری که جهت صلح کشیده شود.
	آهن داغ و سرخ شده، آهن گذاخته
	کسیکه دارای خون بسیار پر رنگ و قرمز باشد

آلقیش	تشویق، استقبال، دست زنی، دعا (ضد قارقیش)
آلقیم-ایلقیم	قوس قزح
آلقین	نترس، بی باک، شجاع
آلنی آچیق	روسفید، سر بلند، با آبرو
آلنی آغ	یکرنگ (کسیکه حرف و قول و عملش یکی باشد)
آلولی-آلولو	شعله دار، شعله ور، آتشین
آلوو	شعله، زیانه آتش
آلی	۱. آلو، آلوچه پیوند نشده ۲. علی (مثل عاشیق آلی)
آلیجان	خون گرم، خیلی نزدیک به روح و جان
آلبجی	۱. مشتری، خریدار، تحویل گیرنده، ۲. درنده ، شکارگر ۳. چابک ، تیز بین ۴. آلت گیرنده (در ارتباطات)
آلیز	ناخوش، بیحال ، بیمار
آلیشقان	قابل اشتعال، کبریت، فندک، خو گرفته
آلیق	جُل یا نمدی که بروی گاو و غیره گذارند
آنا	۱. مادر ۲. ماده ۳. زن سالخورده ۴. اصلی، بزرگ، اساسی
آناج	۱. مادری که زیاد بچه آورده است ۲. با تجربه، ۳. ماده زاینده، درشت، تخم کن
آند ایچ	۱. قسم بخور، ۲. به مفهوم امین باش، روی قولت پا بر جا باش

آندئیر	۱. ماترك، میراث ۲. بمعنای ناسزا و نفرین نیز به کار میرود
آنری	۱. آن سو، آنطرف، به آن سو، به آن طرف
آنلاق	فهم، درك، شعور
آنلاقلی	با فهم، باشعور، دانا، فهمیم
آنلی	عاقل، فهمیده
آنیت	ساختمان یاد بود که بمنظور استمرار یاد و خاطر کسی یا گروهی بنا گردد
آنیک	۱. حاضر، ۲. کسیکه مستقیماً و اخیراً وارد شده باشد
آنیش	خواسته، آرزو، تمنی
آنیل	کسیکه اسمش ورد زبانها باشد، شناخته شده، معروف
آنما-آنماق	یاد بود، بیاد آوردن
آنماز	بی اعتنا، بی توجه
آنی	۱. حیرت ۲. لحظه ای، چیزیکه در يك چشم به هم زدن اتفاق بیفتد
آوار	پاروی قایق ران
آوان	دشمن، بی اعتنا، بی توجه
آواند	۱. رویه، خواب [پارچه ، فرش] ۲. صاف ، سر راست
آوشار	جدی، توانا، کسیکه امور را فوراً انجام

دهد.....

شخصیکه مسائل و سئوالات را سریعاً پاسخ
داده و حل می کند

آوینجا

دوست داشتنی، محبوب، شیرین (ترکی)

آهو باخیشلی- آهو گوزلو کسیکه دارای چشمان درشت و زیبا
باشد.

آهیل

میانسال، پابه سن، عاقله مرد

آیاتای

شبیه ماه، مهوش، همانندماه

آپاز-آپاس

مهتابی، روشن، بدون ابر، صاف، هوای باز و
سرد

آباق

۱. قدح، پیمانه ۲. پا، قدم

آی اولدوز

۱. بزه ك خانمها به شکل ماه و ستاره که در زمانه
قدیم از طلا ساخته میشد، گردن بند ۲. ماه و
ستاره

آی بنیز

۱. مه چهره ۲. زیبا روی ۳. مه رو

آپارا

هلال

آی پری

خیلی زیبا، همانند پری زیبا و قشنگ

آبتاج

مثل ماه تاجدار

آی تکین

۱. شبیه ماه ۲. مثل ماه تک و بی مانند ۳.

خیلی ارزشمند

آی چیچک

آفتابگردان

آیدا

۱. در ماه ۲. اسم نوعی بوته که در دره ها

میروید

آیداگول

۱. گل پنج برگ ۲. گلی که همانند ۵ انگشت
باز شده باشد

آیدان

۱. از ماه ۲. دختری که شبیه ماه باشد ۳. دختری
که تاریکی ها را به روشنی بدل کند

آی دنیز

دریائیکه مثل ماه تابان و درخشان باشد

آیدهن

روشن، آشکار، واضح

آیریج

محل انشعاب چند راه یا محل انشعاب يك راه به
چندطرف، محل تقاطع راهها

آیریم

۱. محل انشعاب راهها و جاده ها ۲. هنر ۳. نام
افرادیکه در مناطق کوهستانی گنجه و گنده بیگ
در آذر بایجان شمالی زندگی می کند

آی سال (آپسال)

۱. مثل ماه ۲. در رابطه با ماه

آی سان (ایسان)

۱. شبیه ماه، مثال ماه، کسیکه اسمش همانند
ماه به اطرافش نور پراکند

آی سئوهر

۱. کسیکه شیفته و واله ماه باشد ۲. کسیکه
زیبا رویان را دوست داشته باشد

آیسل

۱. شبیه به ماه — مثال ماه

آی سوی

ماه نژاد

آیشین

مثل ماه، شبیه ماه، ماهوش، مهوش

آیفهر

اسب نر

آيقاش

كسيكه ابروهای هلال وش داشته باشد

آيلا

هاله دور ماه

آيلى

مهتابی. ماه دار

آيلين

۱. هاله ۲. لکه دایره ای اطراف ماه، ماه طلعت

آينالى

۱. ائینه دار۲. شیشه دار، تفنگ سرپُر

آيواز

۱. کودکی که در ایام قدیم در آشپز خانه ها یا

خانه ها بکارهای متفرقه میپرداخت، پادو، ۲.

پسر خوانده کور اوغلو قهرمان ملی و حماسی

آذربایجان

آييق

۱. بیدار، ۲. هشیار، چشم باز

آيین-اويون

در زبان محاوره بمعنای اشیای روزانه ای که برای

رفع نیاز خانه از بازار تهیه میشود

آيین-شايين

در زبان محاوره ای به معنای خاطر جمعی،

آسودگی خاطر بی توجه به مسائل اطراف

اپيك

نان

اتاپك- آتاپويوك

پدربزرگ

اجه ر(اجر)

۱. تازگی، کار نکرده، آهار، ۲. معرف نشده

اجرلى(اجه رلى) تازه ، کار نکرده، آهار دار

اجه ميش

۱. مسن، فهمیده ، دانا ۲. رسیده ۳. اختیار

اجه ويت

۱. ساعی ۲. روشنفکر، بصیر

اده

پدر، بابا، دده، برادر بزرگ، داداش

ار

۱. مرد، شوهر ۲. جوانمرد

ارتان

زمان طلوع خورشید

اردال

شاخه مسن و رخشبی

اردم

باجاریق، لیاقت، شایستگی، توانایی، فضیلت،

هنر

اردملى

لایق، شایسته، توانا، باشخصیت

ارسين

كاردك خمير، میله آهنی نوك پهن

ارك

۱. باروی كوچك، ارك ۲، پشت گرمی ۳. قدرت

قوة، اراده، اقتدار

وزان	
اش	۱. همتا، مثل، نظیر ۲. دوست، یار، رفیق
افندی	۱. آقا، میرزا ۲. لقبی برای روحانیون اهل سنت
اکمک	۱. کاشتن، ۲. نان، ۳. تخم گذاری کردن
اکین	زراعت، کشاورزی
اکینچی	کشاورز، زارع، برزگر
اگلنجه - (ایلنجه)	چیز خوشحال کننده، شینی مشغول کننده و سرگرم کننده
اگین-ایین	قواره، بدن، قامت
الپیر	یکدست و متحد
الجهک	دستکش
الچیم	دسته به اندازه ظرفیت یک دست که برای نخ ریزی در دست گرفته میشود
ال وئرشلی	۱. مناسب، موافق، شایسته ۲. موافق
الی آچیق	۱. دست باز، دست و دل باز، ۲. سخی، جوانمرد
الی یالین	بی سلاح، بی سازو برگ
امراه	کسیکه ساز میزند و میرقصد
امره	۱. عاشق، دوست ۲. بیگلر بیگی ۳. برادر بزرگتر
امزیک	۱. پستانک ۲. شیشه شیر خوری بچه
امک	۱. زحمت

ارکونون	ناز پرورده، عزیزی جهت، لوس
ارگن	جوان دم بخت، به سن بلوغ رسیده، بالغ
ارگون	۱. سخت سر ۲. اسب تندرو، ۳. با ناز و کرشمه راه رونده
ارگین	۱. مرد رسیده و بالغ ۲. سرد و گرم روزگار چشیده ۳. مایع، مذاب
ارون	۱. تمیز، پاک، عاری ۲. بدون آلودگی و اختلاط
اروه ز	همیاری
اره زن	دیر رس، دیر کاشت
اره میک	۱. نازا، دیر زمانی نزاییده باشد ۲. نارس، رشد نکرده
اره ن	۱. مرد، جوانمرد ۲. جنگاور، سلحشور ۳. پری دریایی ۴. اولیاء، مجتهد
اریش	۱. رسیده، بالغ ۲. تار (رشته و نخ باریک مانند ابریشم که در طول پارچه و فرش بافته میشود).
ازگیل	ازگیل، میوه ای بدرشتی گردو Mespilus
ازوای	۱. عود (هندی) ۲. تلخ
ازبچی	۱. کمر شکن، له کننده
اسریک	۱. چاق شده، پرورده، پرواری ۲. جوشان، خروشان
اسکی	۱. قدیمی، کهنه ۲. مجرب، باتجربه
اسن	۱. سالم، تندرست ۲. خوشبخت، راحت ۳. باد،

امکچی	۱. زحمت کش ۲. کسیکه با زحمت و دسترنج خود زندگی کند، تلاشگر
امکدار	۱. شایسته، لایق، سزاوار ۲. برجسته، چشمگیر
امکداش	همکار، کارمند
املیک	گوسفند یا نری که تازه علف میخورد، بره شیر خواریکه بتازگی شروع به تغذیه از علف نموده است.
امیچی	مکنده
انگی	چانه لق، پر گو
انگین	وسیع، عریض، پهناور، باز، گسترده، بی انتها
انلیک	سرخاب
انه ک - (انک)	اسب سواری، اسب بارکش، اسب ارابه
اویا	۱. اویه، ده کوچک، آبادی کوچک ۲. جاییکه برای برپایی چادر یا آلاچیق ایلات و آنهائیکه زندگی چادر نشینی و کوچی داشته باشند، بکار رود
اویاشدان	صبح زود قبل از اذان، سحر، هنگام نیمه تاریک صبح
اویاشدانلیق	سحری، غذائیکه در ماه رمضان هنگام سحر خورده میشود
اویاشی	کسیکه برای او به سر کردگی می کند، ریش سفید اویا

اوت	علف
اوتلاق	علف زار، مرغزار
اوجاق	۱. خوراک پز ۲. محل سوخت بخاری ۳. پیر ۴. خانه، محل تولد و زندگی
اوتخای	۱. تیروش، شبیه تیر وگلوله ۲. داغ ۳. فرزند چنگیز خان
اوتخانتی	شبهه آرام، شبهه، صدای مخصوص
اوتخلو	چوبه، چوب نازکی که برای پهن کردن خمیر بکار میرود
اوتخلوچی	کارگریکه در نانوائیها با استفاده از اوخلو خمیر پهن می کند
اوتخوجو	۱. خواننده ۲. درس خوان، محصل
اود - آلو	۱. آتشیکه با شعله بسوزد ۲. آدم خیلی زرنگ و چابک ۳. رنگ قرمز ۴. آتشیپاره
اودا	اطاق، منزلگاه
اودا باشی	شخصیکه کلید دار اطاقها بوده و یا به اطاقها در مهمانسراها و کاروان سراها سر کشی می کند. (در زمان قدیم)
اودلاق	آتشکده، محل سوختن آتش
اودلو	آتشین، آتش دار، گرم
اودلوق	آتش دان، محلیکه در سماور و بخاری و... آتش میسوزد. جهنمی دیگ شوقاژ موتورخانه

اودونچو	هیزم شکن
اودون قیران	۱. وسیله مخصوص خرد کردن هیزم، هیزم شکن ۲. مرد هیزم شکن
اورال	سلسله جبال اورال در آسیا (نام کوه).
اورتاق	۱. شریک، همدست ۲. مشترک
اورخان	۱. حاکم ده، کدخدا، دهدار ۲. دومین حکمدار دولت عثمانی (پسر عثمان قاضی)
اوردو	۱. قشون، لشکر، سپاه (عموماً پیاده نظام) ۲. زیاد، بی حساب
اورمان	بیشه زار، جنگل
اوروز	طالع، بخت، شانس
اوزان	عاشیق، نوازنده، خواننده دوره گرد، مغنی ایل
اوغلاق	بزغاله شیر خوار
اوغلان	پسر
اوغورساق	ماده گاو شیر دهی که گوساله اش مرده باشد
اوغوز	یکی از تیره های مهم ترکان
اوغوش	۱. مشت (آن مقدار چیزیکه در دست جا بگیرد) ۲. برکت
اوفلاز	۱. جوانمرد، میهمان نواز، میهمان دوست
اوفلاس	۱. خوب، زیبا ۲. مکمل، تمام
اولمازین	۱. بی نظیر، بی سابقه، بی مانند ۲. غیر قابل تصور، حیرت آور

اونارلی	باشرف، عزیز، محترم
اونای	۱. مناسب، موافق، بجا ۲. ده هاه
اونور	شرف، عزت نفس
اونورغا	استخوان مهره ستون فقرات
اوا	دشت، صحرا، زمین جلگه ای هموار
اوالیق	دشت همواریکه ارتفاع کمتر از سطح دریا داشته باشد
اووچو	شکارچی، صیاد
اووشار	مالش، ماشاژ دادن پستان حیوانات قبل از شیر دادن آنها
اویلاق	محل شکار، جائیکه حیوانات شکاری و پرندۀ زیادی داشته باشد
اووشالا	شریت، نوشابه ایکه از آب، شکر، شکریا لیمو درست شده باشد
اوونتو	خرده ریز چیزی
اویاق	۱. نخوابیده، به خواب نرفته، بیدار ۲. هشیار
اویلاق	۱. مسکن، محل، میدان ۲. زمین گسترده و وسیع
اویحاق	۱. کندن ۲. مالش دادن ۳. انگشتانه ۴. خانه، روستا، ده
اوینار	۱. چابک، چالاک ۲. بازیگوش
اویناق	۱. چابک، جسور، چالاک ۲. بی قرار، متحرک، پر

تحرك

اوبونجاق	۱. بازیچه، اسباب بازی ۲. شوخی آمیز، مسخره
اوتکم	۱. مغرور، مغرورانه ۲. خودپسند
اوتکون	۱. معتبر، ۲. رسیده، بالغ شده ۳. زیاد رسیده
اوته	۱. دیگری، آن یکی ۲. برتر، ممتاز
اود	۱. کیسه صفا ۲. خیلی تلخ
اودهك	۱. برنامه قابل اجرا ۲. پول قابل برگشت
اوپك	روسری، چارقد
اورتوك	پارچه روپوش
اوردك	مرغابی، اردک
اوركن	تسمه، طناب پهن برای بستن افسار و زین اسب، باربند، ریسمان
اورنك	نمونه، مثال
اوزال	برای خود چیزی را خواستن، قبضه کننده، در دست گیرنده
اوزول	پی، پایه، ساختمان، اساس
اوزهك	۱. ناحیه مرکزی (مغز) شاخه وریشه که معمولاً نرم می باشد ۲. چشم، چشمه ۳. ریشه
اؤفكه	شش، ریه، جگر سفید
اؤفكهلى	نترس، دلاور، جسور
اؤكسوز	یتیم، بی پدر و مادر
اؤگج - اؤیهج	گوسفند نر سه ساله، قوچ

اؤگرنجى

اؤگنى	شاگرد، طلبه، دانشجو
اؤگوت	ناتنی
اؤگود	نصیحت، پند، اندرز
اؤلچو	نصیحت، پند، اندرز
اؤلكه	پیمان، واحد اندازه گیری
اؤلمز	وطن، کشور، مملکت
اؤنم	همیشه زنده، پایدار
اؤيله	اهمیت، ارزش
اؤچرك	۱. نهار، ظهر، نیمروز ۲. آنطور
اؤركه	مقاله، رساله، رپرتاژ
اؤرهكلى	کره ماده ۲ ساله اسب
اؤزگج	با دل و جرات، جسور
اؤزگون	شناگر، قایق
اؤزلو	۱. بیحال، عاجز، درمانده
اؤزلوك	۱. پر رو، بی حیا، سرتق ۲. رویه دار ۳. شیر
اؤزوآغ	یا ماست چرخ نکرده
اؤزجو	۱. رویه (پارچه) ۲. رویند، نقاب
اؤزوسولو	روسفید، پیشانی باز، بی عیب و نقص
اؤزوك	شناگر، شناور ۲. خسته کننده
اؤزوم	آبرومندانه، بدون این که بی آبرو شود، آبرومند
	۱. انگشتی، ۲. بریده شده، درمانده. عاجز
	۱. انگور، مو. ۲. شنا کنم ۳. صورتم ۴. ببرم

اَوُزومچور	قطع کنم
اَوُزه رلیک	کسیکه با انگور سر و کار داشته باشد، تاکدار
اَوُست باش	اسپند
اَوُسته لیک	۱. لباس، تن پوش ۲. سر و وضع
اَوُل	علاوه، مابه التفاوت، اضافه
اَوُلکر	۱. اندازه، ۲. واحد اندازه گیری، معیار
اَوُلگوج	ثربا (سیاره)
	تیغ دسته دار، آلتی که با آن موی سر و صورت
	میتراشند
اَوُتانجاق	خجول، آدم مقید
اَوُتانماز	برعکس خجول، آدم پُررو، بی شرم، بیحیا
اَوُجا	بلند، مرتفع
اَوُجابهوی	بلند قد، بلند قامت
اَوُجالان	بلند شونده - قد کشیده
اَوُجقار	اطراف، حول و حوش، پیرامون، حوالی، حاشیه
اَوُچار-اوپان	۱. پرنده ۲. پرواز می کند
اَوُچاق	فرودگاه، محل پرواز
اَوُچغون	توده خاك، سنگ، صخره، هر چیزیکه از بالای
	کوه یا عموماً جاهای بلند کنده شود در حال
	سقوط باشد
اَوُچکان-اوپاغان	۱. پرنده، پرواز کننده، ۲. بالن
اَوُچماق	۱. بهشت، فردوس ۲. پرواز کردن

اَوُچوروم	پرتگاه، جای بلند و صخره ای که پایین آن گودال
	یا دره یا شکاف عمیقی باشد و انسان در صورت
	لغزش از آنجا پرت شود ۲. فرق شدید، جدایی ۳.
	دهشت تهلکه، فلاکت، عاقبت زیان بار
اَوُدوجو	برنده، بلعنده، جذب کننده
اَوُدوش	پولی که در قمار یا بخت آزمایی برده شده باشد
اَوُرفا	مقدار کمی آرد که هنگام کنده کردن خمیر یا پهن
	کردن آن بمنظور نجسبیدن آن بدست روی آن می
	پاشند
اَوُروز	هدف، آماج، غایه
اَوُروق	عائله، خانواده، قبیله، طایفه
اَوُزاق گوزن	دور بین، دور اندیش، عاقبت اندیش
اَوُزاق ووران	۱. کسیکه بتواند به مسافت دوری بزند ۲.
	اسلحه ای که گلوله آن به نقاط دور برسد. دور زن
اَوُزال	۱. دست ماهر ۲. ترك توانا
اَوُزای	فضا، جو، فضای لامتناهی
اَوُزمان	کارشناس
اَوُزون آبات	پادراز، پا بلند
اَوُزون بالدیر	ساق بلند
اَوُزون بورون	بینی دراز، خرطوم بلند، اوزون بورون
اَوُزون بوغاز	گردن دراز
اَوُزون بوی	قد بلند

اوزون بیغ	سیبیل دراز
اوزون ساچ	گیسوبلند
اوزون سو	اندکی دراز، کشیده
اوزون قاناد	بال دراز
اوزون قول	دست دراز، بازو بلند
اوزون قولاق	۱. گوش دراز ۲. الاغ
اوزون قویروق	دُم دراز
اوس	عقل، دراکه، فهم، شعور
اوسال	۱. عقلمند، ۲. به تنگ آمده
اوسانماز	۱. پی گیر، آدمی که به تنگ نمی آید، نستوه
اوسلو-اوسلی	عاقل، دانا، ذکی ۱. مؤدب، باتربیت
اوسمان	مرد عاقل، معقول، خردمند
اوشقون	۱. ریواس ۲. کشتی کوچک و قایق مخصوص، بادبان
اوغرون-گیزلیچ	پنهانی، نهانی، دزدکی
اوغور	۱. موفقیت، پیروزی، خوشبختی، ۲. دیدار ۳.
اوغورلو	سرنوشت و طالع
اوقاجیق	موفقیت آمیز، موفق
اوقاق	خیلی کوچک، خیلی خرد
اولکاج	کوچک، (نقیض بزرگ)، خرد، جزیی
اولکاش	۱. رابط، ارتباط دهنده ۲. سرحد ۳. شوسه
	۱. رسیده شده، نزدیک و چسبنده، ۲. همسایه

اولکاشکان

چسبنده، چسبناک، چسبان

اولکدوز

ستاره، اختر

اولکو

بزرگ، محتشم

اولکوس

ملت، خلق، قوم

اولکوسال

ملی، در رابطه باملت

اولکوش

شعبه ها یا اقوام مختلف يك خلق، تیره، نژاد،

نسل

اولکوشان

شریف، عالی نشان، بزرگمرد

اوماج

اماج، خوراک نرمی که از مالش آرد یا خمیر

درست میشود.

اوموت-اومما

انتظار داشتن

اوموز

شانه

اویار

مناسب، موافق، در خور، شایسته

اویارلیق

متناسب، مناسب، دارای تناسب

اویسال

خوش خلق، خوش خو

اویفون

مطابق، موافق، مناسب، مقتضی، شایسته

اونوتقان

فراموشکار

ائش

دوست، رفیق، حریف، همتا

ائلچی

! .سفیر، ۲. خواستگار ۳. نماینده، قاصد

ائلچین

۱. از برای ایل ۲. کسیکه بدرد ایل خود

بخورد، کمک ایل و قبیله

ائلخان

خان ایل، سرکرده ایل

اثل سئوه

۱. کسیکه ایل وتبارش را دوست دارد، وطن پرست، ۲. چیزیکه همه آن را دوست داشته باشند.

اثل گون

۱. اطرافیان، بستگان، اقوام، خلق ۲. مملکت یا کشور

اثللی

- کسیکه دارای وطن و ایل و اقوام باشد

ایپک

- ابریشم، حریر

ایپکچی

- نوغاندار، پرورش دهنده کرم ابریشم.

ایپکلی

- ابریشمی، ابریشمین

ایچگی

- نوشابه، نوشیدنی، آشامیدنی، مشروب

ایچمه لی

۱. نوشیدنی، قابل نوشیدن، مشروب ۲. گوارا

ایچیت

- نوشیدنی، آشامیدنی

ایچیم

- جرعه، به اندازه یک قلب

ایچیملیک

- ایچمه لی، قابل آشامیدن، برای نوشیدن، نوشیدنی

ایراق

- دور، کنار

ایرماق

- رود، رودخانه

ایزچی

- ردیاب

ایزلی

- رد دار، اثر دار، علامت دار

ایس

- صاحب، مالک

ایستکلی

- دوست داشتنی، عزیز

ایستی اوت

- فلفل سیاه

ایستی اولچن

- حرارت سنج، گرما سنج، ترمومتر

ایستی قانلی

- خون گرم

ایسکنجه

- چوبی که خیش را با چوب گردنی (بوغ) وصل می کند

ایسلاق

- نمدار، آبدار، مرطوب

ایسماریش

۱. سفارش، سپردن ۲. پیام

ایشجیل

- کار دوست، کارکن، فعال

ایشچی

- کارگر، کارکن، زحمتکش

ایشگیل

۱. چفته، قفل موقتی پشت در ۲. ظن، شبهه، گمان

ایش سئوه-ایشجیل

- کسیکه کار و فعالیت را دوست داشته باشد، فعال

ایشلک

- کارکن، فعال دائمی، کسیکه زحمت کار کردن را دوست دارد.

ایشیق

۱. روشنایی، سوز، ۲. فرهنگ، تمدن، پیشرفت

ایشیقلی

- نورانی، درخشان

ایشیلتی

- نور ضعیف

ایش مان

۱. مرد کار ۲. کارگر

ایگید-ایگیت

- مرد، دلیر، دلاور، شجاع، سلحشور

ایلدیر-پاریلتی

- تلالو، درخشندگی، برق زدن

ایلدیریم

- آذرخش، برق، صاعقه

ایلخچی

- ایلخی بان، اسب چران

ایلك	اوّل، ابتدا، اوکی
ایلكین	اوّل، بدوی، اوکین، نخستین
ایلگک	جا دگمه
ایلگی	۱. رابطه موجود بین دو چیز ۲. رابطه، ارتباط، مربوط
ایلیک	مغز، مغز استخوان
ایمه جی	۱. داوطلب کارهای دسته جمعی روزهای تعطیل ۲. کارگر فرش باف
ایمیر	ملکه زنپور عسل
ایناق	۱. آنزین، گلو درد ۲. دوست، مشاور، امین
اینال	۱. دوست افتخار آفرین ۲. دوست محترم، ۳. خان، پرنس
ایناملی	معتقد، با اعتقاد، مطمئن، خاطر جمع
اینجه	۱. نازک، ظریف، قشنگ ۲. مهربان، ملایم، نرم
اینجه بئل	کمر باریک
اینچی	۱. دانه مروارید، دُر دانه، ۲. پریها، پرقیمت ۳. پسوندی برای اعداد

ب

باها	۱. پدر، جدّ، بابا ۲. مرد مسنّ، سالخورده ۳. آدم ساده و عادی
باتیش-باتما	غروب (آفتاب)
باجاناتاق	مناسبت فامیلی متقابل شوهران دو خواهر، باجاناتاق
باجی	۱. خواهر ۲. عنوانی برای خانمهای ناشناس، خواهر و برادر
باجی قارداش	خواهر و برادر
باخار	۱. جای وسیع، جای دید دار ۲. جای منظره دار، دیدنی ۳. ناظر، وزیر
باخیش	۱. نگاه، طرز نگاه کردن ۲. معاینه ۳. نگرش، بررسی اجمالی
باخیم-باخیش	طرز نگاه کردن، نظر
باداق	۱. پشت پا، (زدن به کسی) ۲. حیل، کلک
بارچین	قماشی که دارای نقش و نگار گلدار و شاخه دار باشد
بارداق	آبخوری، لیوان، سبو، دیزی

بارلی	۱. میوه دار، ثمره دار ۲. پر سود، پر منفعت
باریش	صلح، دوستی، سازش
باریشماز	کسیکه به هیچ نوع سازش و صلح تن در ندهد
بارین	نیرو، قدرت
باسدیق	باسلوق، سوجوق
باسماچی	چاپ کننده، چاپخانه چی
باشاران	توانا، کسیکه کار بلد باشد، ماهر
باش اگمز	سر بلند، مفتخر، در برابر کسی سر تعظیم فرو نیاورد
باشاق	۱. خوشه، سنبل ۲. مجموعه ای از سنبله‌های گندم که ساقه های آنها را بصورت دسته بهم می بافند و یا می بندند
باش بیلن	ریش سفید، بزرگ، سرکرده
باشچی	رهبر، سر کرده، صدر، رئیس
باشجیل	رهبر، رهبری کننده
باشلی	۱. سردار، ۲. عاقل، دانا
باشی اوجا	سرفراز، سر بلند
باغاناق	مچ پای اسب
باغ چیلله بی	توت فرنگی
باغیر	۱. جگر سیاه، دل، سینه ۲. آغوش، بغل ۳. فریاد کن
بافتاچی	ابریشم باف، حریرباف

باقیر-پاخیر	مس، پول سیاه، سکه سیاه
بالاجا	کوچک، ریز
بالتاچی	۱. تبر زن، هیزم شکن ۲. تبر ساز، ساطور ساز
بالچاک	همانند شمشیر، مثل شمشیر
بالدیر	ساق، پشت ساق پا
بالدیژ	خواهر شوهر یا خواهر زن
بالسان	۱. مثل غسل، غسل مانند ۲. غسل هستی ۳. مورد پسند و محبت همگان
بالکان	۱. کوهیکه با جنگل انبوه پوشیده شده باشد ۲. بسیار سخت
بالیقچی	۱. ماهی گیر، صیاد ۲. ماهی فروش
باهادیر	۱. قهرمان، دلاور، شجاع، قوی
بایات	۱. غذای مانده یا کهنه شده ۲. نام یکی از طوایف ترک
بایاتی	گونه ای شعر تغزلی آذربایجان
بایاغی	۱. بسیار ساده، عادی، ۲. نامرغوب
بایقال	دامپزشک
بایراق-پرچم	پرچم
بایرام	عید، روز جشن و شادی
بایغین	از حال رفته، بیهوش افتاده
بایندر	۱. تعمیر شده، انجام شده ۲. پر نعمت
بئز	پارچه کتانی یا پنبه ای

بئش بارماق	۱. پنجه بُکس، ۲. شانه
بئشیک	۱. گهواره، ننو. ۲. زادگاه، منبع، منشا
بئل باغی	کمر بند
بزه ک	زینت، زیور
بزه ک لی	آراسته، زینت داده
بسته بوی	قد کوتاه، کوتوله
بسته کار	۱. آهنگساز، کمپوزیتور ۲. آواز خوان، مغنی
بکتاش	ارزشمند، عزیز، دوست، یار
بک چی	نگهبان، محافظ
بکمه ز	دوشاب، شیره مخصوصی که از آب میوه جات شیرین استحصال میشود
بگیم (بییم)	فرم زنانه کلمه «بیگ»، خانم
بلگه	۱. حلقه نامزدی ۲، مرز ۳. سند، دستاویز ۴.
بلله	یکنوع کباب
بله ک	لقمه درشت
بن	قنداق (بچه)
بَنک - به نک	خال، نشان، لکه
بنیز	خال، نشان
بوتا	رخ، رخسار، قیافه، چهره
بوتوو	۱. غنچه، شکوفه، گل و بوته کامل، تمام، دستنخورده

بُوداق	شاخه، شاخ و برگ
بُودال	دلاور، شجاع، قهرمان
بُوراز	طناب خیلی کلفت، طناب مخصوص کشتی
بوران	برف توام با کولاک و باران
بُورغو	۱. دسته، سوراخ کن، مته حفاری زمین
بُورک	کلاه
بوزرکلو	کلاه به سر، با کلاه، کلاه دار
بُورماچ	حیوان اخته شده
بُورونتاق	مهار، کنترل کننده حیوان
بوزاچ	خاکستری رنگ، مایل به خاکستری
بوزارتما	فیله ایکه از گوشت پر چربی تهیه شود، گوشت بریان
بُوزباش	آبگوشت، خوراکی که با استفاده از گوشت، نخود و سیب زمینی تهیه میشود.
بُوزداغ	کوه یخ
بُوزقیر	صحرای بی آب و علف
بُوزلاق	یخچال، محل نگهداری مقدار زیادی یخ
بُوزلاماچ	نان ساجی
بُوشقاب	بشقاب
بُوغا	گاو نر جوان اخته نشده، ورزو
بُوغاچ	۱. ذات، اصل، جوهر، خود ۲. نام قهرمانی در داستان دده قورقود

منشار، اره، دوسر	بیچتی
جای درو، مرغزار، چمن زار	بیچه نك
خوش ترکیب، خوش دوقت	بیچیملی
۱. درو ۲. زمان درو ۳. برش ۴. اندازه، ریخت و قیافه	بیچین - بیچیم
۵. قد و قامت ۶. بُیَرَم ۷. درو کردن محصولات دروگر، برزگر، زارع	بیچینچی
۱. طره، گیس، زلف ۲. موی پیشانی اسب	بیچك
طره دار، گیسو دار (بلند)	بیچكلی
۱. یگانگی، اتحاد ۲. یکپارچگی	بیچلیك
۱. پخته، رسیده ۲. با تجربه، ماهر	بیچشکین
خوراك پزی، پخت و پز	بیچشیر - دوشور
بلدرچین، نوعی پرنده	بیلدرچین
اعلام، اعلان، اطلاع، آگهی	بیلدریش
النگو، دستبند	بیلرزیک
علم، معلومات، آگاهی، اطلاعات	بیلیگی - بیللیك
مچ دست، قسمتی از بازو که بین دست و ساعد قرار دارد	بیلهك
بنیاد، اساس، پایه، پی	بینووره

۱. شتر نر جوان ۲. تنومند	بوغور
۱. چشمه، سر چشمه ۲. منبع	بولکات
۱. آغوز ۲. بهم زنی	بولاما
غذای آبکی و نرم که از آرد تهیه میشود	بولاماج
۱. ابر، اسفنج ۲. بشقاب بزرگ، دیس ۳. غم و اندوه	بولود - بولوت
۱. رنگ، رنگ آمیزی ۲. رنگ کن ۳. به قد و قامت	بویا - بویاق
۱. خوش اندام، خوش هیكل ۲. قد و قامت	بوی بوخون
اقران، فامیل، اقوام، امثال	بوی داش
بزرگ، از لحاظ کمیت و اندازه بزرگ	بویوک
گردن بند، سینه ریز	بویون باغی
بچه كوچك، عروسك	بیه
۱. مردمك چشم ۲. بچه كوچولو	بهك
بیگ، آقا	بهی
بیگ زاده، فرزند بیگ	بهی اوغلو
بی مانند، همانند بیگ، بی همتا، تك	بهی تکی
همسر بیگ، خانم بیگ	بهی خاتون
۱. از تولد شبیه بیگ باشد ۲. آقا زاده	بهی دوغان
سبزی، نباتات، گیاهان	بیئگی
۱. سبز شده ۲. تمام شده	بیئگین
تمام نشدنی، پایان ناپذیر، بی پایان	بیئمز

پ

پاپاق	کلاه، کلاه پوستی
پاخیر	مس اکسیده شده، زنگ، مس
پارا	۱. پاره، تکه ۲. پول، پارا
پاراق	نوعی گربه یا سگ که دارای گوشهای بلند و پشم و موی فراوان باشد، پشمالو، پُر مو
پارتلاق	۱. منفجر شده ۲. ذرت چوسوفیل
پارلاق	براق، شفاف، نور پران، درخشان، خیره کننده.
پاریلتی	تشعشع، تلالو، نورافشانی، نور خیره کننده
پاز- گه له	آهن یا چوبی که يك طرف آن نازك و طرف دیگر آن کلفت بوده برای شکافتن یا خرد کردن یا گشاد کردن چیزی بکار میرود. ۲. گُوه
پازی	چغندر، لبو
پالاز	گلیم، زیر انداز، پلاس
پالان	جُل، پالان
پالتار	لباس، پوشاک

پای	۱. سهم، حصه ۲. دفعه ۳. هدیه، بخشش ۴. بخت، طالع
پردی	چوب، ترکه، قطعات بریده چوب و ترکه برای توفال
پلمه	۱. گرفته، ناروشن (کدر)، نورضعیف ۲. مه آلود
پوزان	پاک کن
پوستقو	مخفی گاه - کمینگاه
پوللی- پوللو	۱. پولی ۲. پولدار، ثروتمند ۳. پولك دار، دارای پولك
	پولوش- پولوش- پولوشوك پس مانده میوه جات
پولوك	کهنه آغشته به نفت برای روشن کردن آتش
پوهره	جوانه، نهال، پیش برگ
پیپیک	تاج (خروس یا مرغ)
پیتیک	کاغذ پاره ایکه روی آن چیزی نوشته شده باشد، نامه، مرسوله، کاغذ
پیتریلتی	صدای حاصله از پر زدن پرند گان كوچك
پینار- بولاق	چشمه، محل خروج آب از زمین

ت

تابلی

تاپان-دوگنج

مقاوم، با تحمل، تاب دار
 ۱. آلتی که برای سفت کردن قیر، اسفالت، خاک و هموار کردن آنها بکار میرود و دارای دسته ای در قسمت وسط قالب بوده و معمولاً از چوب ساخته میشود. ۲. نواری که برای بهم چسباندن قطعات بافتهای مختلف بکار میرود. ۳. آستانه درپها، آن قطعه از چهار چوب درب که در کف (اطاق) قرار می گیرد.

تاپانچا

اسلحه آتشی کوچک دستی از هر گونه ای که باشد

تاپداق

زمین فشرده، زمینی که در اثر راه رفتن زیاد یا فشار زیاد سفت و فشرده شده باشد، کوبیده شده

تاپدق

باز یافتن، باز یافت، چیز تصادفاً پیدا شده

تاپشیرق

سفارش، دستور العمل، رهنمود

تاپقی-تاپینتی

یافته ها، کشف شده، پیدا شده

تاپقیر (قارین آلتی) تنگ اسب، تسمه زین که از زیر سینه اسب رد

میشود.

تاپماجا

چیستان، معما، سخن سر پوشیده و غیر معین

تاپینتی

یافته، پیدا شده، کشف شده

تاتاری

شلاق، تازیانه

تاخیل

غله، غلات، محصول

تاران

زمین گسترده، اراضی گسترده، مزرعه

تارجیق

علف چراگاه، گیاه مرتع

تارچالان-تارچی

تارزن، نوازنده تار

تارلا

مزرعه، کشتزار، زمین زراعتی

تارلاچی

زارع، کشاورز

تاریم

۱. کشیده شده، سفت و سخت، محکم

۲. کشاورزی، فلاحی، زراعت ۳. تارمن

تاسار

طرح، لایحه، پرونده، نقشه

تاسلاق

کروکی، طرح، ماکت

تاغ

۱. بوته (جالیز نظیر هندوانه یا خربزه) ۲. محل

انشعاب گیسو به دو طرف، در فرق سر و هر

دسته از این موها

تاغار

۱. طغار ۲. ظرف خمیر گیری ۳. گلدان سفالی

تاغالات

چرخیکه دورمحور آن ریسمان یا نخ یا طناب

می پیچند، قرقره نخ

تاققاناق

خیلی خشک، خشک خشک، چفر

تالا

زمین های عاری از درخت یا بوته که بصورت

لکه‌ای در داخل جنگل یا بیشه زار بچشم دیده
میشود

تالاز

دریای خروشان و موج

تالاشا

خرده چوب، تراشه

تالای

۱. استخر بزرگ، دریای بزرگ ۲. خیلی بزرگ،
گسترده

تالوار-چارداق

سایه بان سر پوشیده ایکه بمنظور جلوگیری از
تابش آفتاب یا باران یا سایر منظور ها با استفاده
از چوب ساخته میشود، سایه بان، داربست

تامادا

سفره بیگی (به بی)، ماساییگی (به بی)، توی
بیگی (به بی) شخصی که جشن عروسی و
میهمانی ها را اداره می کند.

تاملی

۱. تمامی، کاملی ۲. دادلی (لذیذ، خوشمزه).

تامیز-تاماز-داماز

۱. نژاد، اصل، عرق ۲. کمر

تانا

گوشواره

تانری

الله، خدا، آفریدگار

تانیش

آشنا، فامیل، خودی

تانیق

۱. شاهد، گواه ۲. شاهد در شعر یا کلام

تاوار

۱. بزرگ، درشت، گنده ۲. مال، جنس

تاوان

۱. سقف، ۲. تاب و توان، ۳. توانائی

تای

۱. شبیه، مثل، مانند، برابر ۲. يك، تك، لنگه ۳.
بار داخل کیسه یا گونی

تاپا

۱. کومه، تل، انباشته (علف) ۲. دایه، پرستار

تای-توش

۱. همسان، همانند، هم قد ۲. یار و یاور،

رفیق، دوست

تئل

۱. تار (مو) ۲. زلف، گیسو، آن قسمت از موی

سر که جلو پیشانی ریخته میشود ۳. سیم، کابل

۴. تلگراف ۵. خریزه کوچک نارس

تئل لی-ساجلی

کسیکه دارای زلف یا گیسو باشد (گیسو بلند)

تنی

خالص، ساف، بدون ناخالصی

ترخان

اصیل زاده، شاه زاده

ترکونک

پیراهن زیر، عرق گیر

ترلان

۱. اسم پرنده ایکه دارای منقار قوی و بالهای

بلندی می باشد ۲. زیبا، زرنگ، دلیر، شجاع

تزه بی

تازه داماد

تکای

ماه تك، ماه یگه و تنها

تککش

بی همتا، بی مانند

تکه (ته که)

بز نر، بز کوهی، بز وحشی

تموچین

تموچین (نام چنگیز خان مغول)

تمیر (دمیر)

آهن

توپ

توپ

توپا

متراکم، روی هم انباشته شده

توپال

کسیکه يك دست یا پایش معلول و یا یکی از

دیگری کوتاهتر باشد

<u>توپالاق</u>	گیاه پیاز داریکه ریشه آن خواص درمانی داشته باشد
توپپوز	گُرز، چماق، گلوله، خاردار
توپپوش	چاق و سالم
توپچی	توپچی
توپوق	مُج پا
توت	توت
توتاش	ضخیم، محکم، نزدیک، چسبیده
<u>توتقاج-توتاجاق</u>	دسته، دستگیره
توتک	نی لبک
<u>توتوق</u>	گوشتالو، چاق، تُپل
توتون	توتون
توخاج	آلتی که برای کوبیدن و سفت کردن خاک و قیر و آسفالت بکار میرود، سنگ کوب، غلتک
توختاق	۱. تسلی، دلداری ۲. التیام ۳. خاطر جمع
<u>توخماچار</u>	نهال کوچک و جوانی که از بذر نباتات چند ساله بدست آمده باشد، نشاء
<u>توخماق</u>	پتک چوبی
توخوجو	کارگر یا استادیکه پارچه یا چیز دیگر ببافد
توخوما	۱. بافت، نسج ۲. قماش ۳. بافتنی
توراغای	پرنده آواز خوانی که از خانواده گنجشک بوده و در دشتها و چمن زارها بسر میبرند، کاکلی

توران	پگاه یا هنگام غروب، هنگام روشن شدن هوا در صبح یا تاریک شدن هوا در آغاز شب، گرگ و میش
تورپاق	۱. خاک، زمین ۲. اراضی، سرزمین، میهن، کشور
<u>توزپو</u>	سوهان، آلتی که دارای دندانهای درشتی بوده و برای خراش چوب مورد استفاده قرار می گیرد.
<u>تورخان</u>	خان تازه به دوران رسیده، بدون تجربه
<u>تورك اصلان</u>	ترکی که مثل شیر قوی و جسور باشد
<u>تورکان</u>	۱. کسیکه دارای خون ترك باشد ۲. شریک زندگی و همسر خاقان و سلطان ترك
توزره	۱. کوتوله، کوتاه قد، کوچک ۲. مسطح، (توزه آغاج = درخت پا کوتاه) ۳. آیین، دستور، گرامر
توزره بوی- بسته بوی	قد کوتاه، کوتوله
توزره دیجی	۱. تولید کننده ۲. میکرب بوجود آورنده بعضی از بیماریها
توزره مه	نتاج، نسل، موجود
توزاناق	گردیکه در اثر کولاک بلند میشود
توزلاما-توزلاماق	گرده افشانی ۲. گرد و غبار براه انداختن ۳. گرد پاشی
توسباغا	۱. لاک پشت
توسقون	فریه، چاق، تنومند

توش	۱. یار، رفیق، دوست ۲. روبرو، مقابل، هدف
توشاتان	کسیکه هدف را دقیق بزند (تیر انداز ماهر)، نشانه گیر ماهر، هدف زن
توشقول	نشانه گیری (کردن)، هدف گیری.
توغلو- توخلو	بره‌ئی شیر خوار
توفاق (تیفاق)	اتفاق، اتحاد، کانون، بنیاد
توفان	توفان - طوفان
توفنگ	تفنگ
توق- توغ	۱. بیرق جلو لشکر، بیرق جلو دستجات زنجیر زنی و سینه زنی، ۲. پرچم خان یا رئیس دولت اوغوزها
توقتا	۱. سگک، ۲. قلاب (کمر بند)
توقچاق	۱. چوب نازک درازی که برای تکان دادن و تمیز کردن گرد و خاک لحاف و تشک و جاجیم و غیره بکار میرود، چوب جامه شوئی
توکنمز	پایان ناپذیر، تمام نشدنی، فنا ناپذیر
توگونتو	آت آشغال، پس مانده، دور ریختنی
تولازلاما- تولازلماق	پرت کردن، پرتاب کردن، انداختن
توللانتی	دور انداختنی، مازاد هر چیزیکه قابل استفاده نباشد
توللانیش	عمل انداختن، طرز انداختن، انداختن، پرش، جهش

تول	۱. بی پر و بال ۲. آسمان جل ۳. طرار
تولوق	کیسه چرمی که از پوست دباغی شده گوسفند یا بز بمنظور تهیه کره یا نگهداری مایع، روغن و غیره همانند ظرف درست شده و مورد استفاده قرا گیرد، نه‌ره، مشک، خیک
توماج	پوست گوسفند یا بز دباغی شده
تومار	نوازش دادن، تیمار
تومار- تومر	مرد تمام، قهرمان
توماغا	کاکل بعضی از پرندگان از جمله مرغان خانگی
تومای	ماه کامل، بدر تمام
تومبول	سفید و نرم
تومجار	نشاء برنج، محل نشاء برنج، خزانه برنج
توملوق	بذری، تخمی
تونج	مس مذاب مخلوط با قلع، سرب و سایر فلزات، آلیاژ، همجوش، مفرغ
تونقال	هیزم هائیکه برای سوختن در روی منقل روی هم چیده شده باشد، پشتۀ آتش، خرمن آتش
تولاما	۱. آتش گردان ۲. اغفال کردن
ته پر	انرژی، نیرو، قوه
ته پرلی	بال انرژی، فعال، نیرومند، پرکار
توی	عروسی، جشن
توی بایرام	شادی، مجلس شادی، خوشحالی

توی پایی هدیه عروسی، کادوی عروسی

توی دوگون عروسی، مجلس عروسی

تیخاج چوب پنبه، سوراخ گیر، سریطری

تیر تاپ ۱. ولنگ باز، کسیکه از فرط خستگی دستها و

پاها را دراز کرده و به خواب رفته باشد ۲. خواب

عمیق. ۳. طاق باز

تیکیش ۱. دوزندگی، خیاطی، دوختن ۲. محل اتصال دو

تکه از چیزی ۳. محل دوخت دو تکه پارچه یا

چرم و غیره

تیل - قاشقا حیوانیکه پیشانی اش لگه سفید داشته باشد ۲.

کنار، حاشیه (مثلاً شانه جاده) ۳. کف دست ۴.

بالای تپه نسبتاً بلند، خط الراس کوه یا تپه

تیلور قلاب ماهی گیری، چنگال

تیمور تاش سنگ آهنین، سنگ محکم و سالم مثل آهن

تیمور-دمیر آهن و اشیاء آهنی

تینگ نهال، قلمه

تیبیان دیگ بزرگ، پاتیل

ج

جاغ نرده، چپر، حصار

جاغیلتی خش، خش، سرو صدا

جالاق پیوند گیاه، تلقیح، تلقین

جالاقلی پیوندی، پیوند خورده

جانتاراق (جانتیراق) تنومند، سالم، خوش بنیه

جان داش - شوگیلی دلداده، صمیمی، دوست یکدل و یکجان

جان ساغلیفی تندرستی، سلامتی

جایداق دراز قد، لنگ دراز

جایناق چنگال و ناخن

جئجه کنجاله، ثفاله دانه های روغنی (سویا)، ناحیه

غیر خوراکی میوه جات

جئیران حیوان چشم درشت، ظریف پا، تیز رو و ظریف و

زیبا از جنس آنتی لوپ antilope - آهو

جئیران گوژلو آهو چشم، دارای چشمهای قشنگ و درشت

جئیرانی نام یکی از آهنگهای رقص آذربایجانی

جرجه نك مفصل استخوانی لگن (جرجه نك اولماق: بدرد

جیر	۱. خود رو، وحشی ۲. مسخ ۳. صدای جیغ
جیرتدان	۴. پاره کن (امر به پاره کردن)
جیرتقوز	آدم کوچک غیر عادی، کوتوله، ریزه
	در باره شخصی که زود عصبانی میشود، زود از خود بیخود میشود، سبک و غیر جدی، آدم جنجالی
جیز	۱. آتش، مواد آتش زا ۲. خطوط
جیز-بیز	جغول - بغول، سرخ کرده دل و جگر و قلوه و سایر امعاء و احشاء، حسرت الملوك
جیغ	علف هرزه، گیاه داروئی
جیغیر	۱. کوره راه، راه باریک ۲. شیار، شخم
جیغیر آچان	گاواهن، خیش
جیققیر (جیققیر)	صدا، اوا، صدای آهسته، جیک
جیلخا (چیلخا)	خالص، درسته، غیر مخلوط، غیر مرکب، منزّه و صاف
جیلز	خیلی لاغر، کوچک، ضعیف، بی جان
جیورق	چابک، زرنک، جلد، تیز هوش
جیویلتی	صدای زیر ایجاد شده توسط پرندگان و بعضی از حشرات
جیندیر	کهنه، پارچه و لباس کهنه و بدرد نخور
جینقروو	۱. دایره، دف، ۲. بسیار سرد
جیبیل - کول کوس	بوته، گلبن، بوته، خس و خاشاک

استخوان لگن مبتلا شدن)	جرگه
ردیف، دسته، گروه	جنگری
بنفش، نیلوفری	جوجرتی
نبات تازه روئیده، تازه سر بر آورده	جود
درشت، کلفت، محکم	جوشقون
۱. در حال جوشیدن، گرم شده، حرارت دیده ۲. شدید، پر طلاطم	جولفا
۱. بافنده، پارچه باف ۲. اسم شهری در آذربایجان	جونّا
تنزیب، ململ (پارچه)	جوتکه
گوساله نر، ورزا	جوه ره ن
زنبیل، سبد دستی	جویور
نوعی گوزن، بچه آهو، آهوی کوچک	جیبریق
پوست سبز رنگ روئی گردو (میوه گردو)	جیجی
۱. در بعضی جاها از روی نوازش و مهربانی به مادر اطلاق میشود. ۲. چیز خوش آیند بچه	جیجی باجی
در مورد دوستانی که خیلی بهم نزدیک می باشند اطلاق میشود	جیدا
میله آهنی نوك تیز، یکنوع اسلحه قدیمی، نیزه	جیدیر
مسابقه اسب دوانی	جیدیر چی
اسب سوار، شخصیکه در مسابقه اسب دوانی شرکت نموده باشد	

جیه

طناب نازک و محکم، بند، نخ

چ

چاپا

۱. بیل باغبانی، کج بیل ۲. کلنگ دو سر ۳.
کاش تاراج کند ۴. کاش اسب بدواند ۵. کاش
بشکافد

چاپاجاق

ساطور، کارد دسته دار بزرگ برای بریدن گوشت
یا شکستن استخوان

چاپار

۱. قاصد، پیک، سوار ۲. محافظ، اسب سوار

چاپاغان

تیز رو، تند رو

چاتاق

۱. بند، طناب کوتاه ۲. بند زده، با طناب بسته
شده ۳. برسیم ۴. باز کنیم ۵. میوه دو قلو

چاتما

۱. بهم پیوسته، هم پیوسته ۲. امر نهی کردن
(نرس) ۳. بار زن ۴. حالت تکیه دادن سر
تفنگ یا تیرچه

چاتماقاش

ابروان بهم پیوسته

چاتی

طنابی که از مو و غیره تابیده شده باشد،
رسمان، بند

چاخ-چاخ

۱. دستگیره تخماقی در که در گذشته برای دق

الباب استفاده میشد ۲. اسباب بازی کودکان که
ایجاد صدا می کند، جفجفه

چاخ چور

نوعی شلوار زنانه که در گذشته می پوشیدند

چاخماق

۱. فتر یا سوزن در سلاحهای آتشین ۲. سنگ

چخماق ۳. ایجاد آتش ۴. درخشیدن ۵. کوبیدن
میخ

چاخیر

شراب، مشروبات الکلی

چاخیر چی

۱. فروشنده شراب و مشروبات الکلی ۲. فروشگاه

مشروبات

چادیر

چادر، خیمه، آلاچیق

چارببنتی

تپش قلب، ضربان

چارداق

سایه بان، آلاچیق، پناهگاه

چارقات (چرقت)

روسی، چهار قد، چارقد

چاریق

کفش چرمی که دارای بند های بلندی بوده که به

ساق پا پیچیده شده و در ایام گذشته روستائیان

بپا می کردند، چارق، پاپوش

چاریقچی

دوزنده چارق، کفاش (چاروق)

چاش

۱. کج، چپ، مایل ۲. لوچ

چاشقین

کسیکه نمیداند چکار کند، خود را گم کرده،

سرگردان، حیران، مردد، سراسیمه

چاشیر

نوعی علف از خانواده چتریان

۱. وقت، زمان ۲. سالم، تندرست، چاق ۳. بی

چاغ

غم و سر حال

چاغا

بچه کوچک، بچه، گربه

چاغداش

هم عصر، هم زمان، معاصر

چاغیریش

صدا، دعوت، احضار

چال

۱. خاکستر روشن، خاکستر تیره، رنگ خاکستری

که از مخلوط رنگ دیگر باشد ۲. جو گندمی

شدن

۳. فعل امر نواختن (بنواز) ۴. حصار، چپر

چالپاناق

تراشه، خرده چوب، آنچه که از تراشیدن و خرد

کردن هیزم یا چوب بر زمین باقی می ماند، خرده

ریز چوب وهیزم

چالار

۱. گونه رنگ، متمایل به (رنگ)، فرق جزئی

۲. ظرافت ۳. بصدا در می آورد، مینوازد ۴.

مخلوط می کند

چالاغان

پرنده شکاری که دارای بالهای بلند و منقار خمیده

و هیکل درشت می باشد، کرکس

چالساچ - چالباش کسیکه موی سرش شروع به سفید شدن نموده

باشد، جو گندمی

چالغی

۱. موسیقی، آلات موسیقی ۲. جاروی دسته بلند

که از ترکه و شاخه های نازک درختان درست شده

باشد، جاروی باغچه

چالغیچی

نوازنده آلت موسیقی.

چالما

۱. فعل نواختن ۲. نوعی طرز بستن روسری توسط زنهای ایلات و روستانشینان آذر بایجان
۳. بهم زدن ۴. مخلوط ۵. بهم نزن

چالوو

ناو، آلتی که برای بر داشتن آرد یا هر چیز پراکنده دیگر مورد استفاده قرار می گیرد، سه طرف آن دارای لبه برجسته و یک طرف آن بدون لبه و گاهی دارای دستگیره نیز می باشد، چُمچه، خاک انداز

چالی

خار بوته، بوته زار، بیشه

چالیشقان

کوشا، ساعی، فعال

چالین

برداشت علوفه، زمان برداشت علوفه، هنگام برداشت، درو

چالینچی

دروگر علوفه، علوفه چین. برداشت کننده علوفه

چامیر

۱. گل و لای، گل ۲. عقب ماندگی، جهالت، بی فرهنگی

چاناق

۱. نوعی ظرف که از کنده کاری چوب بوجود آمده است ۲. واحد اندازه گیری ۳. ظرف سفالی ۴. تنه، بدنه ۵. لاک بعضی حیوانات ۶. استخوان لکن

چانتا

کیسه کوچکی که از پارچه یا چرم دوخته شده و برای حمل اشیاء خرد و کم مورد استفاده می باشد. کیف، ساک

چانتالی

کیسه چانتا به همراه داشته باشد، کیف دار خانه پوشالی، خانه کوچکی که از چوب و تخته و پوشال درست شده باشد.

چارستان

چای

۱. چای، چائی ۲. رودخانه، نهر، رود، جوی آب عقرب، کزدم

چاپان

چایچی

کشاورز چایکار، کسیکه با چای سرو کار داشته باشد

چای داشی

سنگ رودخانه که در اثر استمرار مالش به همدیگر صاف شده است

چای قیراغی

ساحل رودخانه، کنار رودخانه

چایلاق

رودخانه، بستر رودخانه

چایبیر

۱. علف هرز مرغ یا چایر از خانواده گندمیان و نازک برگان ۲. چمن

چتری

اقشون، لشکر، اردو ۲. لُوج، چپ چشم

چنشت

فاصله زمانی بین صبح و ظهر، حدود ساعت ۱۱ - ۱۰ قبل از ظهر

چنشید

نوع، جور، قسم، رقم، گونه، جنس

چنشیدلی

متنوع، گوناگون

چنوره

اطراف، کنار، چهار طرف، محیط

چنوریم

چپه شده، زیر و رو شده، برگشته

چنویک

چالاک، زیرک، زرنگ، تر دست

چپر

دیوار یا حصار چوبی (یا مواد دیگر) که برای

جدا کردن زمین یا چیزی از سایر قسمت‌ها بدور
آنها کشیده میشود

چپکن نوعی پیراهن که آستینهای باز و شکاف دار
داشته و حاشیه آن نوار دوزی شده باشد، لبّاده

چپل بی حیا، بی قید و بند، خطاکار، خیره سر

چپیش بزغاله، بز یکساله

چپیک کف (زدن)، تشویق کردن، بهم زدن دست‌ها

چتل (چه تل) چوبخَطّ

چته نه (چتنه) شاه دانه (از نباتات داروئی- لیفی، روغنی).

چرچی خرده فروش دوره گرد، خرید و فروش کننده سیّار

چردک هسته (در میوه درختان هسته دار)

چکی ۱. وزن ۲. اهمیت، ارزش ۳. روکش زینتی،

گلدوزی پارچه

چکه لك دم پائی، كمفش سبك كه در داخل خانه پیا

میکنند، شاپ شاپ، كمفش راحتی

چکمه ۱. چکمه ۲. وزن کردن ۳. کشیدن

چکیل ۱. درخت توت ۲. رسم شو، نقش شو ۳. وزن

شو ۴. کشیده شو

چلب مرشد، رهبر، الله (چلبی) = عنوان قدیمی پیران و

پیشوایان فرقه مولوی و بکتاشی در عثمانی)

چلب وئردی ۱. خدا داد ۲. احسان (چلبی: آقا، انسان

ظریف).

چلتیک

شلتوك، برنج سپوس دار

چللك

بشكه، ظرف چوبی یا فلزی صاف و گرد كه
وسطش پهن و بزرگ بوده و برای حمل مایع بكار
میرود.

چلنگ

تاج گل، حلقه گل، دسته گل

چلیك

۱. چوب دستی، عصا ۲. آهن سفت، فولاد

چلیم

بدن، وجود، جثه، شكل و ترکیب اعضای بدن

چلیملی

خوش هیکل، خوش اندام، تندرست

چَم

راه حل، لم، قلق، طرز

چم-خم

ناز، غمزه، عشوّه

چن

ظرف بزرگ مخصوص نگهداری مایع، گاز و

غیره (زرزوریر) ۲. مه، بخار ایجاد شده در

هوای بارانی و مرطوب.

چنبر

چنبر، حلقه

چنلی

مه آلود،

چوتور

دماغ پهن

چوْجوق-اوشاق

بچه، کودک

چوْخا

۱. لباس مردانه ایكه قفقازیه‌ها به تن می کنند،

لباس رویی بلند و كمرباریك ۲. پارچه پشمی

ضخیم، ماهوت ۳. بخت، طالع

۱. تیز هوش، تیز فهم، دانا

۱. پرخنده، خنده رو ۲. نیش باز

چوْخ بیلیمیش

چوْخ گولن

چور

۱. یکنوع بیماری قارچی در گیاهان یا درختان

میوه (سفیدك) ۲. فحش، نفرین

چوزه کچی

نانوا، نان پز، نان فروش

چوزه ك

محصول، نرم، ذوب شده، حل شده

چوست

کفش پاشنه خوابیده سبك، دم پانی

چوشقا

بچه خوك

چوغول

خبر چی، آدم خبر چین، شیطان

چول

زیر انداز، چُل که روی اسب و زیر زین انداخته

میشود

چولپا

۱. خروس يك یا دو ساله بعضی از پرندگان نظیر

مرغ، عقاب و قرقاول ۲. سرخ کرده درسته

همین خروس ۳. بچه، نوزاد

چولقاچ

لفاف، حفاظ

چولمه - چولمك

ظرف سفالی که برای پختن غذا بکار میرود.

چوماق

چماق، گرز

چومچه

قاشق چوبی دسته بلند

چووغون

بوران، برف و باران توام با كولاك

چه تن

چپر یا دیواریکه از نی یا ترکه چوب بهم بافته

شده درست میشود، پر چین

چه رز

۱. میوه جات خشك یا خشکبار یا شیرینی

جاتیکه بعد از غذا میخورند ۲. محل له کردن

انگور برای آبگیری و پخت دوشاب

چیبین

مگس (آری چیبینی = زنبور عسل)

چيتك (چيته ك)

۱. وصله، رفو ۲. بد اخلاق

چیچك

۱. گل، شکوفه (اندامهای زایشی بازدانگان و

نهانزادگان): آبله

چیخاجاق

محل خروج، خروج

چیخار

خرج، هزینه، مخارج، دررفت

چیخارش

استخراج، دریافت، تحصیل.

چیخداش

۱. بد، بدون کیفیت، ضایع، نقصان، محصول زده

دار

چیبری

شاخه های خشك، قطعات بوته ها

چیرتداق

شراره های آتش که از سوختن چوبهای خشك و

هیزم با صدای چرت چرت بلند میشود ۲. خاك،

لك

چیرتیق - چیرتمیق

بشکن، باصدای حاصله از بهم زدن دو یا چند

انگشت با آهنگ خوب، تلنگر.

چیسگین

باران ریز و نم نمکی که در هوای ابری وگرفته

بیارد، نم نمی، بارانی

چیغلیق

فریاد، فغان، شیون

چیغیرتما

۱. نوعی غذا که از سرخ کردن گوشت (مرغ) و

پیاز و گوجه فرنگی و بادمجان درست میشود ۲.

وادار به فریاد کردن، قشقرق

چیل

۱. لکه ها و خالهای قهوه ای یا زرد رنگ

کوچکی که روی پوست مخصوصاً پوست صورت
ایجاد میشود (ککمک) دو رنگ، ابلق، لك، ۲.
يك نوع پرندۀ كوچك جنگلی، ۳. یکنوع گیاه چند
ساله علوفه ای

چیلیر

افسار، لجامچ

چیلپاق

لخت و عربان

چیلداق

داغ، داغ کردن افرادی که از چیزی ترسیده باشد،
در محل پیرو غیره

چیلغین

دیوانه، گمراه، کسی که مثل دیوانه رفتار کند،
شیدا

چیللی

لك و مك دار، لك و مکی

چيله ك - چيلك

دوش حمام، آبپاش

چيليك

قلمه، چوب دستی، تركۀ چوب

چیلینگر

آهنگری که با دست و با استفاده از فلزات ابزار
مختلف بسازد یا مونتاژ کند

چيله ين

گرد پاش، اسپری، محصول پاش

چيم

۱. چمن، خشت چمنی ۲. آب تنی کن

چيمرليك

محل آبتنی، محل شنا

چينغريق

زنگ (در)، زنگ اخبار

چينقيل

خرده سنگ، سنگ ریزه هائیکه در عملیات
ساختمانی مورد استفاده قرار می گیرد

چيبيد

۱. پنبه دانه، تخم پنبه ۲. خام، کال، نارس

چيبرنگه - چكيرنگه ملخ

چيبردك هسته درختانی نظیر زرد آلو، آلبالو، گیللاس

خ

خاتین - خاتون	۱. خانم ، زن ، ۲. همسر ۳. ارباب (زن) موټ، خان
خاچ	صلیب، چلیپا، خاچ
خارال	کیسه، جوال، گونی بزرگ
خارتوت	شاه توت، توت سیاه‌رنگ درشت و ترشمزه
خاشا	نوعی علفه از خانواده لگومینوز ۲. کیسه بزرگ، گونی بزرگ
خاشال	چاق، پر خور، کسیکه شکم بزرگ و افتاده ای داشته باشد
خاقان	خان خاقان، شاهنشاه، قا آن، لقب سابق پادشاهان چین و ترکستان و مغولان
خالتا	حلقه چرمی گردن برای کنترل حیوانات مختلف، قلاده، گردن بند
خالچا	قالیچه، قالی کوچک که به دیوار آویزند یا بعنوان فرش استفاده می کنند
خالچاچی	قالی باف، بافنده قالی، کسی که پیشه اش

قالی بافی باشد	
خاما	۱. چربی که روی شیر جمع میشود. ۲. نخ پشمی که برای بافتن فرش بکار میرود (رنگری نشده)
خانیم	لقبی که بعنوان احترام به زنان داده میشود ۲. زن، زوجه.
خای	۱. آرامی، سکون، هوای آرام، بدون كولاك ۲. خنگ، بی دست و پا
خایلاق	خانواده، طایفه
خرگز	پیر، بی ثمر (درخت)
خزری	۱. شمال ۲. شمالی ۳. باد شمال
خشیل	خوراکی که از خمیر آرد پخته و با روغن و دوشاب (شیره) میخورند
خودهك	شاگرد چوپان، طفل همراه پدر یا مادر در خانه نامادری یا ناپدری.
خوروزگوز	رسیده، جوان، زرنک
خوسهك	آلونك، گلبه
خونچا	طبق یا سینی ای که داخل آن شیرینیجات، میوه و هدایای دیگر گذاشته میشود
خیرتدهك	گلو، (لوله تنفسی فوقانی)
خیرچا	قوون، خریزه، کمپوزه
خیرداوات	۱. کالاهای خرازی ۲. اسباب و آلات كوچك له شده، شکسته، بدردنخور.
خیلخین	

خیله	دندان فیل، عاج، دندانهای عاج بعضی از پستانداران
خیمیرچك (گمیرچك)	غضروف
خینا	حنا
خینانی	حنائی، به رنگ حنا
خینالی	حناکشیده، حنا گذاشته، حنا مالیده شده
خینجاخینج	لبالب - کاملاً پر
خینجیلوز	گل زیر برفی، گل بهمن
خینگال	خوراکی که از خمیر در حال چکه کردن پخته میشود.

د

داداش	برادر بزرگتر، داداش
داد دوز	خصوصیات قابل حس خوردنی و آشامیدنی از نظر تلخی و شوری و شیرینی
دادلی	خوش مزه، خوش طعم، با مزه
دادلی-دوزلی	خوش طعم و خوش مزه، لذت بخش، خوش آیند
دادلیجا	خیلی خوش مزه، خیلی لذت بخش
داراق	۱. شانه (سر) ۲. شن کش ۳. تاج گوشتی بعضی از پرندگان
دارانق	صدائیکه از خوردن فلزی به چیز دیگر حاصل میشود
دارانیق	شانه خورده، شانه شده
دارغا	داروغه، گزمه، شبگرد
دارغان	آخرین روز زمستان
دارغین	رنج، دردمند، قهر کرده، پریشان
داری	ارزن
داریسقال	بسیار تنگ و باریک

داش تره زی	ابزار توزین، اسباب وزن کردن، سنگ ترازو
داش دۆین	سنگ کوب
داشقا	ارابه دستی
دآش قیران	سنگ بر، سنگ تراش
داشقین	طغیان کرده، سرازیر شده.
داش کسن-داش	قیران سنگ بر
داشلیجا	سنگ دان، چینه دان
داغ آشان	کوه پیما، کسیکه کوه را پیموده و پشت سر بگذارد و بطرف دیگران عبور نماید
داغار-داغارچیق	انبان، کیسه چرمی
داغ تکین	مثل کوه، کوه وش
داغ داش	جاهای تپه ای و سنگلاخ که بدرد زیستن نمی خورد
داغداغان	درخت جنگلی که دارای چوب محکم و سنگین می باشد
داغ دره	داغ داش
داغ ده لن	کوه کن، کسیکه توانائی انجام کارهای سخت و دشوار را داشته باشد
داققا	۱. کلاه چرمی. ۲. ظرف اندازه گیری غلات
دالاشقان	آدم دعوا کن، شرور، دعوا خر
دالای	استخر بزرگ، دریا
دالفا	موج (آب و هوا)، ارتعاش، خیزاب

دالغیج	غواص، آب باز
دالغین	کسیکه به فکر عمیق فرو رفته است، متفکر، غرق در فکر
دال لی	شاخه دار
دامار	۱. رگ، رگه. ۲. می چکد، چکه می کند
دامارچیق	مویرگ
دامارلی	با رگ، رگدار، رگه دار
دامازلیق	حیوان یا نبات اصیل و مرغوب برای تکثیر
داماقلی	سرحال، خوشحال، خوشبخت
دامجی	قطره، چکه
دامغا	۱. داغ، نشانه، علامت، مهر. ۲. آلت داغ زدن. ۳. لکه
داملا	قطره، چکه
دامو (تامو)	جهنم، دوزخ
دان	سپیده سحر، نخستین روشنی افق، فجر
دانا	گوساله میان يك تا دو سال
دانقا-دانقاز	حرف نشنو، کله شق، سربهوا
دانقیش	شاخ ایکه تازه روئیده باشد (روی کله بره)، یا سایر حیوانات
دانلاق	سرزنش، تهمت، فرمت
داوار	اسم مشترك بز و گوسفند
دای	۱. کره اسب از بدو تولد تا دو سالگی. ۲. دیگر،

علاوه	دمیر	۱. آهن ۲. محکم، سفت
دایاز	دمیرازه ن	خرد کننده آهن. ۲. قوی، قوی پنجه
دایاق	دمیر آل	آهن دست، آهن پنجه، به کسی گویند که هر چیزی را که دست بیاندازد از جایش بر کند
دایاقلی	دمیر اوخ	آهن تیر
دایچا	دمیر ایز	ردیکه مثل آهن سالم و درست و مشخص باشد
دبیلقه	دمیر بوکن	۱. آهن نورد ۲. کسیکه دارای قدرت فراوان بوده و بتواند آهن را بپیچد
دجل	دمیر بیلک	۱. آهن مچ ۲. کسیکه مچ ها و بازوهای قوی مثل آهن داشته باشد
دده	دمیرتای	۱. آهن وش، مثل آهن، شبیه آهن
درزی	دمیر تکین	مثل آهن
درنه ک (درنک)	دمیر جان	کسیکه دارای جان و قلب مثل آهن و استوار داشته باشد
دریاز	دمیر چی	آهنگر، کسیکه با آهن سر و کار داشته باشد
دریز	دمیر سوی	آهن نژاد، کسیکه نژاد و تبارش مثل آهن محکم و استوار باشد
دگه نک	دمیر کسن	آهن بر
دلی سوو	دمیر گوج	آهن قوه، کسیکه نیرو و توانش مثل آهن باشد
دلی قانلی	دمیر پول	راه آهن
دمرو	دنگ	۱. صدای ایجاد کننده در دسر ۲. برابر، جفت، لنگه

کم عمق، سطحی	دانه	دسته گل، گل دسته
پشتیبان، پشتوانه، اتکا	دایاق	لانه زیر زمینی جانوران، دخمه، زاغه
با پشتوانه، با اتکا، پشتگرم	دایاقلی	
کره اسب تا سه سالگی	دایچا	
کلاه خود، کلاه فلزی که هنگام جنگ بر سر می گذارند، کلاه ایمنی	دبیلقه	
۱. ناآرام، ناراحت، شیطان ۲. چموش، بازیگوش	دجل	
پدر، بابا	دده	
خیاط، دوزنده	درزی	
۱. کانون، محفل، مجلس ۲. جمعیت	درنه ک (درنک)	
۱. علف چین دستی ۲. داس بزرگ برای چیدن یونجه و سایر علوفه	دریاز	
دسته غلات که پس از درو (با ساقه و سنبل) آنها را دسته بندی می کنند	دریز	
چماق، چوب دستی	دگه نک	
دیوانه وار، بی باک	دلی سوو	
جسور، جوان نورسته	دلی قانلی	
بیماری پوستی که در اثر تابش آفتاب عمدتاً در ناحیه صورت پیدا میشود.	دمرو	
	دمه ت	
	دمه ک	

دنگنه	۱. ظرف کوچک سفالی کوچک ۲. راز، سر
دنگیل	خال - خال، خالدار
دنلی	دانه دار، گیاهان دانه دار
دنیز	دریا، بحر
دنیز آتی	اسب دریائی
دنیزچی	ملوان، دریا نورد، کارگر دریا
دور	۱. دکل، تیر کشتی، تیرک ۲. دکل آنتن رادیو
دوراجاق	توقفگاه، لنگرگاه، ایستگاه
دوراق	ایستگاه، محل توقف
دوردم	چهار نعل راندن (اسب)
دورغون	ساکن، راکد، بی حرکت، ایستا
دورگه	بسته، دسته شده، دریز (بیژ دورگه پول یعنی یک بسته پول)
دورلو	جور به جور، متنوع، گوناگون
دورمک	لقمه درشت دور هم پیچیده، (بلله)، ساندویچ
دورنا	۱. دُرنا، پرنده مهاجر دارای منقار و گردن و پاهای بلند، حواصیل
دورو	براق، صاف، زلال، روشن
دورواوز	۱. زیبا روی، زیبا چهره، قشنگ و خوشگل
دوروسان	۱. کسیکه دارای اسم و رسم خوب و پسندیده‌ای باشد ۲. دارای اسم تمیز و پاک
دوروقان	خون پاک، کسیکه دارای خون و عرق پاکیزه‌ای
باشد	
دوزاق	تله مخصوص شکار پرنده یا حیوان وحشی، دام
دوزچوره ک	نان و نمک
دوزگو-دوزمه	۱. کار چیدن، چیده شده (با نظم و ترتیب چیده شده)
دوزگون	راست، صدیق، درست یا صحیح
دوزلو	۱. شور ۲. وجود نمک در ترکیب جسم مرکب
دوزلوك	۱. همواری، صافی ۲. درستی، راستی
دوزولو	چیده شده (منجوق، تسبیح، آجر....)
دوزوم	۱. صبر، استقامت، دوام ۲. متحمل شدن، مقاوم
دوزوملو	با تحمل، باطاقت، مقاوم
دوشرگه	اردوگاه، اقامتگاه موقتی
دوشگون	۱. ضعیف و لاغر ۲. افسرده، پژمرده ۳. مبتلا، معتاد ۴. پست، رذیل ۵. بی چیز
دوشلوك	پیش بند
دوشوك	۱. سقط شده، ۲. تنزل یافته ۳. هرزه، پست، رذل
دوشه مه	فرش، بستر، زیر انداز، سنگفرش، ته چین
دوغاناق	حلقه یا دو شاخه ایکه برای گره زدن در سر طناب بکار میرود، چنبره، قلاب
دوغرام	ریزریز، خرد شده، قطعه قطعه

دوغراما	۱. غذای آبکی که از خرد کردن نان در داخل شیر یا دوغ درست میشود. ۲. آبدوغ خیار
دوغروچر	راستگو، کسی که دروغ را دوست ندارد، دوستدار راستی و راستگوئی، حقیقت گو
دوغو	شرق و مشرق، مستقیم، راست
دوغوش-دوغوم	۱. تولد ۲. پیدایش اجسام سماوی در افق و آسمان
دوققاز	درب کوچک ساخته شده از شاخ و برگ درختان که در بین دیوارهای حیاط خانه های روستائی تعبیه شده باشد.
دوگمه	دگمه
دوگون	۱. گره ۲. جشن، عروسی، عقد
دؤل	نسل، تخم، نژاد
دؤل	۱. عروسک ۲. سطل. دلو
دولاب	۱. کمدی که در داخل دیوار ساخته شده باشد. ۲. چرخیکه برای برداشتن آب از چاه مورد استفاده قرار می گیرد. ۳. کلک، حیل
دولاق	مچ پیچ، پای تابه، پارچه بلندی که به ساعد پا پیچیده میشود
دولانیشتیق-دولاناجاق	راه و روش و شرایط زندگی ۲. حیات، زندگی
دولای	راه باریکه و غیر مستقیم روی کوهها و تپه ها
دولچا	۱. سطل، دلو ۲. ماه بهمن، ماه دلو

دولغون	به اندازه متوسط چاق، توپول، پُر
دولما	۱. دلمه (غذای تهیه شده از برگ مو و کلم) ۲. پر شده
دولو	۱. پُر، لبریز ۲. چاق ۳. تگرگ
دومان	۱. مه ۲. ابر نزدیک به زمین ۳. گرد و غبار ۴. غم و اندوه
دومانلی	مه آلود، ابر آلود، دود گرفته
دومبالان	۱. دنبان، قارچ ۲. گوژ، ورم ۳. ور قلمبیده، برجسته، برآمده
دوم دورو	خیلی زلال، شفاف مثل بلور
دومرول	یکی از قهرمانان داستان دده قور قود
دون	۱. یخبندان، یخ ۲. لباس (پیراهن زنانه) ۳. یخ ببند
دوندورما	۱. یخبندان کردن ۲. بستنی
دؤنمه ز(دؤنمز)	۱. برگشت ناپذیر ۲. وفادار به قول و عهد خود
دوواق	رویند عروس، نقاب
دووغا	آش دوغ که در آن سبزی و برنج و کمی آرد و گاهی نخود سفید بریزند
دوه چی	شتریان، ساریان
دؤیجه	پیوند، قلمه، واکسن
دؤیورد	نوعی پارچه یا روسری ریز نقش
دؤیغولو	با احساس، حساس

دؤیوشجو- دؤگوشکن ۱. جنگاور ۲. تکاور، رزمجو

دؤیوم - دویما سیری، به اندازه سیر شدن

دؤیه-دوگه ماده گاو جوان که هنوز نژانیده باشد

دؤیهج - دوگج چوب مخصوصی که برای شستن لباس در روی

تخته سنگ از آن استفاده میشود

دهره ساطور، تیر، داس

دیبجك ۱. گلدان كوچك ۲. ظروف كوچكى كه در داخل

آن گل و بوته و نبات كاشته میشود

دیبك هاون سنگی یا چوبی بزرگ برای کوبیدن گوشت

دیرچلمه - دیرچلش ۱. دوباره جان گرفتن ۲. رشد و تکامل

یافتن ۳. تجدید حیات ۴. احیاء

دیرريك ۱. محل رویش سبزیجات و نباتات ۲. اثاثیه و

وسایل خانگی (دیریلیك).

دیش آچان رزوه باز کن، دندان بازکن

آلت دندان درست کن، رزوه باز کن، حدیده

دیشارتی جوانه های گندم

دیش آرخاسی لثه پشت دندانها

دیرمیخ (دیرمیق) ۱. شانه و دندان ۲. آلتی که بقایای گیاهی را از

زمین جمع آوری می کند. و کلوخه ها را خرد

می کند، شن کش، چنگال

دیری باش چابك، جلد، زرنگ، توانا و سرزنده

دییغیر ۱. قاب بز ۲. خرده برنج

دیل داش همزبان

دیل قاتان - دیل بیلن زبان فهم

دیल्ली ۱. زبان دار ۲. خوش بیان

دیلماج مترجم، دیلماج

دیلهك خواسته، آرزو، خواهش، طلب، تمنا

دیلم قاج،

دینقیر (دانقیر) ۱. آلت موسیقی ضربی شبیه دف ۲. قوطی

کوچك

دینگ برنج كوب

دینگه روسری زنانه مثل عمامه طالش ها

ر

رشمه	لنت، طناب، پارچه کم عرض بلند که بمنظور بزرگ و غیره مورد استفاده می باشد
رف	طاقچه، قفسه چوبی یا گچی در بالا ی دیوار اطاق برای چیدن ظروف
ریچال	مرئای انگور، انجیر، توت و سایر میوه جات که با دوشاب پخته شود

ز

زاغ	جلا، صیقل
زاغلی	جلا داده شده، شفاف
زال	سالن بزرگ، سرسرا (ایده مان زالی : سالن ورزش)
زر	طاس (در بازی نرد) ۲. طلا در فارسی
زنگین	۱. ثروتمند، با مال و مکنت ۲. پربار، فراوان، باشکوه
زوپا	۱. چماق، چوب بزرگ برای زدن، سوپا ۲. گردن - کلفت، تنومند
زوغ	ساقه نورسته، ساقه زیر زمینی
زولا	چوب باریک، دراز، ترکه
زیره	قله، ستیغ، قله کوه
زبل	۱. صدای نازک و بلند در موسیقی ۲. رنگ و زنگوله ۳. کاملاً ۴. کود پرنده
زینگ	استخوان بازو و ران
زینه	آب باریکه، زه آب

س

ساپ	۱. نخ، تار، ۲. دسته ۳. دمیرگ، دم گل
ساپان	۱. خیش، ۲. فلاخن
ساپاند	فلاخن
ساپلاق	دُم (برگ، گل، میوه....)
ساپلی	دسته دار
ساپلیجا	تاوه، ماهی تابه، تاوه دسته بلند
ساتاق	فروشگاه، مغازه
ساتیجی	فروشنده
ساتین	خریداری کردن، خریدن با پول
ساجاق	منگوله، شلشله، شرابه
ساجلی	مودار، گیسودار، زلف دار
ساجما	ساجمه، افشان
ساخسی	سفال، سفالی
ساخلاج	رخت آویز، گل میخ
ساخلو	پادگان
ساداق	۱. تیرکش، تیردان ۲. زره

سارای	۱. کاخ، بنای شاهی ۲. ساختمانها و سالنهای عظیم اجتماعات
سارسیلماز	محکم، متین، باثبات، نامتغیر
سارسینتی	۱. لرزش (در اثر ضربه) ۲. زلزله
سارغان	گیاه زینتی که دارای تنه زرد رنگ و گلهای ریز و مواد رنگی می باشد
سارقین	۱. گلوله نخ بهم چسبیده ۲. با جاذبه، جذاب
ساری ساچ	بور، موبور، گیسو طلایی
ساری شین	زرد گونه، بلوند، بور
ساری کوتیک	مرغ انجیر خوار، شاهرخ (پرنده)، نوعی بلبل
سارماشیق	نیلوفر، (پیچک)، عشقه، پاپیتال
ساریمساق	سیر (یکنوع سبزی پیازدار با بو و طعم تند)
سازاق	سرما، سوز، یخبندان
سازان	نوعی ماهی که در آبهای راکد و شیرین و نیزار زندگی می کند، ماهی کپور
سازاندا	موسیقی نواز، نوازنده
سازچی-سازچالان	نوازنده، ساززن
ساغ	۱. زنده، جاندار، نمرده ۲. سالم. سلامت ۳. صاف، ۴. خالص، راست ۵. راست گرا
ساغالدان	شفابخش، بهبودی بخش
ساغاناق	۱. دف، دایره، الک، غریال ۲. چنبره
ساغدیش	ساغدوش، شخصیکه در طرف راست داماد یا عروس

مشهور، معروف، نامور، نامدار	سانلی
۱. دیر رس، کرپه، نارس ۲. مژده، خبر	ساوا
نقش و نگار روی نقره، کنده کاری شده روی نقره	ساوات
۱. جنگ، محاربه، دعوا ۲. فحش دادن ۳. گلاویز- شدن	ساواش
قاعده، سلیقه، وضعیت نرمال	ساهمان
۱. یکرنگ ۲. ساده، غیر مرکب ۳. آدم ساده ۴. نوعی سرود فولکلودیک و گونه ای از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، نغمه هائی درمورد حیوانات	سایا
شخصیکه درمورد گوسفندان و سایر دامها سرودهائی سروده و میخواند	سایاچی
خوش هیکل، بلند قامت، سالم، بزرگ، درشت، تنومند	سایقال
خسته، مریض	سایری
۱. لرزان ۲. نور افشانی ضعیف ۳. درخشندگی	سایریش
بی حد و حساب، خارج از شمارش، بی شمار	سایسئز
۱. دستگاه یا وسیله شمارش، کنتور ۲. آمارگیر	سایفاج
حرمت، احترام، بحساب آوردن	سایفی
۱. هوشیار، بیدار، ۲. محترم	سایفیلی
بی اعتنا، بی تفاوت	سایماز
۱. محتاط، چشم باز، بیدار ۲. خواب آلود	سایوق
ککمک، لکه های سیاه یا رنگین روی پوست	سپگی

ایستاده و او را همراهی کند	
۱. بالای ران ۲. نوعی چرم، نوعی کفش	ساغری
۱. سلامت، سالم، تندرست ۲. بهداشتی	ساغلام
سلامتی، تندرستی	ساغلاملیق
شیرده، شیری، دوشیدنی	ساغمال
دوشنده، دستگاه شیر دوشی	ساغیجی
۱. عمل دوشیدن، دوشیدن ۲. طرف راستم	ساغیم
۱. درست، راست، بدون اشتباه ۲. شیر دوشی ۳. طرف راست تو	ساغین
ریش، موی صورت	ساققال
کتیرا، صمغ، سقز، ژاژ	ساققیز
یکی از تیره های قدیمی ترکها	سالار
خوشه، سنبله	سالخیم
یکی از ۲۴ تیره قدیمی ترکان اوغوز	سالور
روزسه شنبه، روز فرد	سالی
سراغ، خبر، سفارش	سالیق
۱. اسم، شهرت، افتخار، لقب ۲. رژه قدم رو، سان ۳. امر به ساغاق (به حساب آوردن)	سان
۱. کم نظیر، ۲. کم مقدار	ساناز
۱. وزین، سنگین، قرص ۲. محکم ۳. متین، با- ارزش	سانباللی
۱. سنجاق، ۲. پرچم ۳. فرو کنیم ۴. نیش زنیم	سانجاق

سپین	بذر پاشی، بذر افشانی
سپینتی	پراکنش
سرپ	محکم، تند
سرت	۱. سخت ۲. برنده، قاطع، شدید، تند، خشن
سرگی	۱. نمایشگاه ۲. طعنه، تهمت، مزمت
سرین	۱. سرد ۲. خنک، آب خنک
سکیل	اسب سفید پا
سلبه - سئلبه	قطعه چوبی که برای فرو ریختن میوه از درختان یا حفاظت از حیوانات بطرف آنها انداخته میشود
سلجوق	۱. مثل سیل خروشان ۲. بنیان گذار دولت بزرگ سلجوقی
سئلیک	ماده چسبناک مترشحه توسط بعضی از سلولهای گیاهی یا حیوانی
سمیز	چاق، توپولی
سواولچن	دستگاه اندازه گیری آب مصرفی، کنتور آب
سوبا	بخاری
سوبای	مجرد - عزب
سوتول	نارس، نیم پز، تر، نیم رس، آبدار
سودا	۱. سودا ۲. خرید و فروش
سوداجر	بچه هائیکه به فاصله کم متولد میشوند
سودامه ن	شیر خوار، گرپه، بچه
سوداش	برادریا خواهر شیری، بچه هائیکه از يك مادر شیر

خورده باشند	
سوراق	سراغ، جستجو، پرس و جو، خبر گرفتن
سوریه	گله، دسته، قطار، گروه
سوراقچی	۱. سراغگر، جستجوگر، پرسش گر
سورتلیج	۱. رنده مخصوص آب میوه گیری ۲. وسیله خرد کردن سبزیجات و میوه جات
سورسات	آذوقه (الشکر)، ذخیره مهمات
سورغو	سئوال، پرسش
سورگو	۱. قطعه چوب یا آهنی که بمنظور بستن درب و پنجره از پشت استفاده میشود. ۲. قفل، بازو ۳. سورمه ۴. مال، زمین صاف کن
سورگون	۱. تبعید، مهاجرت اجباری ۲. جوانه نباتات ۳. اسهال
سورمه	۱. سُرْمه، گرد سیاهی که به مژه ها و پلکهای چشم می کشند ۲. خاکه سرب ۳. غلاتی که در اثر بیماری سیاهک دانه آن به گرد سیاه رنگی تبدیل شده باشد ۴. نران
سورمه لی	سُرْمه آلود، سُرْمه کشیده شده
سورو	۱. گله، رْمه ۲. زیاد، خیلی ۳. امر به «سورمک»
سورتمه	۱. سورتْمه، ۲. دم پائی
سوروجو	راننده
سورونگل	جاهای تنگ لغزنده روی کوهها، منطقه لغزنده در

کوهستان

- سوره ك ۱. مدت دوام یافتن چیزی، ادامه یافتن ۲. گله یا دسته بزرگ حیوان
- سوزمن آدم گوینده، ناطق، اهل سخن
- سوزمه چکیدن ۲. ماست کیسه ای (ماستی که آبش چکیده و غلیظ شده باشد) ۳. امر نهی (سوزمک)
- سوسپه ن آبپاش، آب افشان
- سوسقون ساکت، کسی که حرف نمی زند
- سوسماهان ساکت نشو، ناآرام
- سنوگی عشق، محبت، علاقه، مهر
- سنوگی لی (سنوگیلی) محبوب، مورد پسند، عزیز، دوست داشتنی
- سولاخای چپ دست
- سولدیش سولدوش. شخصیکه در طرف چپ داماد یا عروس می ایستد و او را همراهی می کند
- سولفرن پژمرده، افسرده، رنگ پریده
- سولماز ۱. جاویدان، همیشگی، ابدی، ناپژمردنی، ناافسردنی
- سولوك ۱. ساقه تازه روئیده نباتات، ما شوره ای نظیر ذرت ۲. زالو
- سولوگن ماده ایکه در ترکیب آن سرب وجود داشته باشد
- سوم بزرگ و سنگین و تنومند، درشت، تو پُر
- سوم ار - سومرمرد کامل، کامل مرد

سومای

- سوماق سماق، درختی که از برگ آن رنگ، مواد دارویی و غذایی بدست می آید
- سومسو آلت مخصوص تقلید صدای پرندگان که شکارچی ها بکار میبرند، سوت سوتك
- سومك گلوله ی پشم آماده برای رشتن و تابیدن
- سومه لی دوست داشتنی، پسندیده، زیبا
- سونا اردك، مرغابی وحشی نر، ۲. زیبا، قشنگ
- سونال در رابطه با سونا
- سونای آخرین ماه
- سونرگیزی شاه پسند (گیاه)
- سونسوز ۱. بی حد و پایان ۲. کسیکه فرزند نداشته باشد، نازا، بی اولاد
- سونقور شاهین، شنقار
- سونگر اسفنج (جانور)، ابر
- سونگو سرنیزه
- سونمز خاموش نشدنی، همیشه فروزان
- سوات آبشخور، آبخور
- سوراق کاه گل
- سوخوا ماترك، ارثیه
- سووروق فوران، پراکنده، پاشیده
- سووروجو آلت یا ماشین بادبزنی در دستگاه خرمنکوب

سٚیره ك	کم پشت، جدا از هم
سٚیسقا -	جیلیز خیلی ضعیف، خیلی لاغر و مردنی
سٚیسلی	مه آلود، غبار آلود، تیره
سٚیغال	نوازش، مالش، ماساژ
سٚیغناق	پناهگاه
سٚیغیر	دامهای درشت (گاو گاومیش و)
سٚیغیرچی	گاو چران، چوپان دامهای بزرگ
سٚیغیرچین	پرنده ای از خانواده گنجشگ، سار
سٚیغین	بز کوهی، گوزن
سٚیغینجاق	پناهگاه
سٚیقراق	۱. باده، می ۲. کاسه و کوزه دسته دار
سٚیلگی	گرد گیر، پاک کننده
سٚیلیدیریم	سراشویی تند، پرتگاه
سٚیناق	امتحان، آزمایش
سٚیناقچی	آزمایش کننده، ممتحن
سٚینلی	مسن، سالخورده
سٚینیر	عصب، پی، رگ
سٚیوان	ایوان، جلو خان، چادر، سایه بان
سٚیوری	تیز، برنده، بُرا، نوک تیز

یا کمباین	
سٚوه ن	۱. دوست دارنده، دوستدار، گرفتار سودای عشق
سٚوی	۱. ریشه، اصل، نسب، نیا، نژاد ۲. فریاد ۳. امر به سوی (لخت کن، پوست بگیر)
سٚویكك	تکیه گاه
سٚویل	دوست داشتنی، محبوب، لایق عشق و دوستی
سٚویم	مهر و محبت، صمیمیت، دوستی
سٚویملی	مهربان، عزیز، درست داشتنی، صمیمی
سٚوین	فعل امر شادی، شاد باش
سٚوینچ	فرح، شادی، خوشحالی، شادمانی
سٚویدوجو	سرد کن (دستگاه)
سه هنگ (سهنگ)	سبوی بزرگ، کوزه بزرگ (مخصوص حمل آب)
سٚیتال	سرتق، پررو، ناآرام
سٚیچرایش	پرش، پریدن
سٚیرت	۱. بیل، پارو ۲. بالای تپه ۳. گرده، پشت
سٚیرداش	هم راز، دو دوست کاملاً نزدیک و صمیمی
سٚیرسیرا	قندیل یخ که از آب در حال چکه تشکیل شده و آویزان است
سٚیرغا	گوشواره
سٚیرما	۱. نوار، براق، ترمه دوزی ۲. تارهای طلائی
یا نقره ای	

ش

شاختاچی	معدنچی، معدنکار
شادارا	سرند، غریبال جداکننده ناخالصی ها و مواد زائد خارجی از گندم و جو
شار	۱. توپ «بازی»، ساچمه، گلوله ۲. شایعه
شاریلتی	شرشر
شاشقین — چاشقین	گمراه، کسیکه افکار پیچیده ای داشته و نمیداند چکار کند، درمانده، مبہوت
شاققا	لاشه ای که به دو قسمت جدا شده باشد
شاققالی	چهارشانه، تنومند
شاققاناق	خنده با صدای بلند، قهقهه
شالاق	۱. نوعی خریزه درشت زرد رنگ ۲. برگهای درشت ناحیه یقه در کلم ۳. بی حیا، بی آبرو
شالبان	تیر چوب، تیرک
شاللاق	شلاق، تازیانه
شامان	شمن، ساحر، جادوگر

شان	۱. صفحه مومی خانه، خانه داخل کندوی زنبور
شانا	عسل برای ذخیره عسل ۲. شهرت، اسم و رسم
شانلی	آلت فلزی یا چوبی دندانان داریکه برای جابجا کردن کاه و کلش و علوفه بکار رود
شانی	رشید، جسور، قهرمان، مشهور، افتخار آمیز، معروف
شاهی	نوعی انگور شیرین آبدار و معطر (معمولاً حیاہ رنگ)، شاهانی
شاهاد	دستمزد آسیاب
شتانقاچی	هالترست، وزنه بردار
ششہ	نوک تیز، تیز، برجسته
شقاق	چانه
شلاله	آبشار، محل ریزش آب از ارتفاع بالا در مسیر طبیعی جریان آن
شلتہ	دامن چین دار و گشاد و کوتاه زنان
شلہ	بار، کوله بار
شلہ لی	۱. بار بر پشت ۲. تنومند، چاق
شن	۱. شاد، خوشحال، مسرور ۲. شادی، خوشحالی
شنال	کسیکه با افراد شاد دوستی نماید
شنای (شن آی)	۱. ماه شادی و خوشبختی، ماهیکه اولین نوزاد در خانواده بدنیا آید ۲. یکی از آهنگسازان موسیقی ترکی (استانبولی)

شنگول	گل شاداب، گلی که دل و درون انسان را شاد نماید
شنلی	با خوشحالی، با شادی، مسرور
شنلیک	۱. شادی، خوشحالی، جشن و سرور ۲. عمران، آبادی، آبادانی
شوربا	خوراک آبداریکه با استفاده از گوشت یا مرغ (یا بدون آنها) و برنج و زغال اخته خشک شده تهیه میشود، شوربا
شورگوز	آدم چشم چران
شوش	چوب نازک، شاخه، سیخ
شولن	میهمانی، ضیافت، مراسم پذیرائی
شومال	۱. صاف، سراسیمه، درست ۲. قد بلند، خوش هیكل ۳. شاخه یا ریشه ایكه تازه سبز شده باشد
شومو	اسفناج (نوعی سبزی پهن برگ)
شومه رك	جوان، تازه روئیده
شنه - قیرو	شبنم، رطوبت
شنه لی	شبنم دار، چیزیکه روی آن شبنم تشکیل شده باشد
	مرطوب
شیت	۱. بی نمک، بی مزه ۲. آدم سبک و بی نمک
شیتن گی	آدم مزاحم، ناآرام، شلوغ، پررو
شیراتان	لوله یا سوراخی که از آن آب بیرون بریزد
شیرتاشیرت	گل آلودی زمین بعلت بارندگی و غیره
شیرتیق	پیش پا افتاده، مبتذل

شیریم	شیار نسبتاً عمیقی که روی خاک توسط گاوآهن یا هر وسیله کشاورزی دیگر کشیده میشود
شیرین دیللی	شیرین زبان، مهربان، شیرین سخن
شیش	۱. باد کرده ۲. سیخ کباب ۳. امر به شیشمك
شیشك	گوسفند یکساله
شیشلیک	کباب تکه تکه، قطعات گوشت که به سیخ کشیده و روی آتش می پزند
شيله	۱. شوربای غلیظ برنج ۲. پارچه کتانى ساده قرمز رنگ
شیمشك	برق، صاعقه، آذرخش
شیو - شوی	ترکه، شاخه نازک و کوچک درختان
شیوه رك	بلند، مرتفع
شیوه رن - شووه رن	خاکشیر، گیاه خود رو دارای شاخه های باریك و برگهای دراز و گلهای كوچك زرد رنگ و دانه های ریز که در طب سنتی برای درمان تب بکار میرود

ف

فرلی

مناسب، آبرومند، لایق، خوب، شایسته

فره

جوجه مرغ یا کبک (حد فاصل جوجه و مرغ کامل)،

مرغ جوان

فسه لی

نان روغنی چند لایه که در تنور یا ماهی تابه پخته میشود.

فیدان

نهاد کوچکی که از پا جوش درخت بوجود آمده و سپس جدا شده و در جای دیگر کاشته شود.

فیر

لکه های برجسته و تبخالمانندی که در اثر خسارت آفات یا بیماریهای گیاهی روی شاخ و برگ گیاهان بوجود می آید.

فیرچا

دسته موی بهم پیوسته دسته داری که برای رنگ آمیزی و یا مالیدن چسب و غیره و یکنوع دیگر برای مالیدن کف صابون بصورت هنگام تراشیدن ریش بکار میرود.

فیرفیرا

اسباب بازی نوك تیزی که با سرعت روی نوك تیز خود بدور محور خود و بطور ایستاده می چرخد

فیریق

انگل، پیسی، فنا، آفت

فیریلداق

حیله، کلك، حقه باز، متقلب

فیشقریق

سوتك، آلتی فلزی یا استخوانی که روی لب بگذارند

و با آن سوت بزنند

ق

قاف	ظرف، چهار چوبه عکس
قابا	۱. بزرگ، بلند ۲. بلند شدن
قابا قجیل	پیشگام، با شعور، کسیکه در کار و مبارزه پیشاپیش همه راه میرود
قابان	خوک وحشی، کرگدن
قابلاما	قابلمه
قاپلان - قافلان	پلنگ
قاپو	در (دروازه)
قات	۱. لایه، طبقه ۲. بار، دفعه ۳. مخلوط کن، قاتی کن
قاتیر - قاطر	۱. قاطر، استر ۲. در حال بهم زدن است
قاج	قاج (دیلیم)
قاچاغان	دونده، فرار
قاخ - قاق	برگه (زرد آلو و سایر میوه جات)، خشکه میوه
قادین	زن، خانم، خاتون
قار	برف

قاراباش	خدمتکار خانم، مستخدم زن
قارابنیز	سبزه، گندم گون، سیاه چرده
قاراتل	زلف سیاه، گیسو سیاه
قاراسوران	ژاندارم، زیاد سؤال کن، پرسشگر
قاراشین	سیاه چرده، گندم گون
قاراقاش	ابرو سیاه، سیاه ابرو
قارا گوز	چشم سیاه، دختر یا پسری که دارای چشم سیاه باشند، سیه چشم
قاراوول	قراول
قارت	پیر، چروکیده
قارتال	۱. عقاب، شاهین ۲. برجسته
قاری ننه	مادر بزرگ
قاریم	۱. نهر، جوی ۲. گودال آب
قاز	غاز
قازماق	۱. ته دیگ، ۲. کندن، کنده کاری کردن
قاش	۱. ابرو، ۲. نگین (انگشتر)
قاشقا	۱. پیشانی سفید ۲. وسط پیشانی
قاشو - قشو	تیمار، وسیله تیمار چهارپایان
قاشیق	قاشق
قافقازلی	اهل قفقاز
قالابا	۱. چرخ ۲. شلوغ
قالاق	تل، چیزهاییکه رویهم انباشته شده باشد، کپه

پشته	
قالابیچی	سفیدگر، روئگر
قالپاق	۱. قالپاق، درپوش ۲. کلاه
قالتاق	۱. قسمت چوبی زین، ۲. آدم حقه باز و پشت هم انداز
قالخان	۱. سپر ۲. محافظ
قاللاج	سخی، با سخاوت، دست باز، بخشنده
قامچی	تازیانه، شلاق
قانا	کرت، فاصله عمیق بین ردیفهای کشت درختچه های انگور
قانادلی	۱. بالدار ۲. تیز پرواز
قانبیق	ماده (الاغ یا سگ)
قانشار-قنشر	۱. رویرو، طرف جلو، پیش ۲. دیدگاه
قایا-قیه	صخره، سنگ بزرگ
قایالی	صخره ای، صخره دار
قایتان	بندیکه از نخ ابریشمی یا نخی زده میشود، قیطان
قایسی	زرد آلوی مخصوص که دارای میوه گوشتی شیرین میباشد
قایغی	در فکر کسی بودن، دقت و فعالیتی که برای رفاه حال دیگری انجام دادن
قایغیلی	۱. با احساس، حساس، غمخوار، دلسوز، مواظب ۲. غمگین، غصه دار

قایما (قایا)	قطعه سنگ بزرگ
قایماق	سرشیر، قیماق
قاینار	جوشان، در حال جوش، سوزاننده، پرحرارت
قاییق	قایق، کشتی کوچک
قایین	برادر زن یا شوهر
قراقول	قراقول (نوعی پرنده زیبا)
قرقره	قرقره (نخ)
قشنگ	قشنگ، زیبا
قلاووز	رهبر، راه بر
قلمه	قلمه، قسمتی از شاخه يك درخت که بمنظور تکثیر غیر جنسی استفاده میشود
قنیر	لنگه، مثل، برابر
قو	قو (نوعی پرنده)
قوپوز-قوبوز	نام قدیمی ساز عاشیق، سازیکه نوازندگان ترکان اوغوز می نواختند
قوتاز	منگوله، آویز، شرابه
قوتلی	مبارک، میمون
قوتو-قوتی	قوتی، جعبه
قوجامان	۱. بلند، بزرگ ۲. والا، عالی ۳. دیر سال، سالمند
قوچاق	دلاور، شجاع، رشید، نترس، جوانمرد
قوچای	مثل قوچ، شبیه قوچ، قوچ وش
قوچو	۱. آزار دهنده ملت، نگهدارنده مردم زیر ترس و

خوف و رعب و وحشت ۲. قهرمان، دلاور،

شجاع، کسیکه از خونریزی ابائی نداشته باشد.

قوچ ۱. قوچ، گوسفند نر ۲. دلاور، قهرمان

قودوغ- قودوق کره خر، کره الاغ

قوران بوجود آورنده، آفریننده، ایجادگر

قورباغا قورباغه (نوعی دوزیست)

قورتاریجی ۱. نجات دهنده، رها کننده، ناجی ۲. تمام کننده

قورتوم جرعه (اودوم)

قورچی محافظ، اسلحه دار شاه

قورخوسوز نترس، بی باک، بی هراس

قورشاق ۱. شال کمر، کمر بند ۲. کمر ۳. خط استوا

قورقود ۱. خیلی کاردان، ماهر، قوی، توانا

قورناز حيله گر، مکار

قوروق مزرعه یا منطقه حفاظت شده، حفاظت و حراست شده

قورولتای کنگره (سمینار)

قوز گردو

قوزئی شمال

قوشون قشون، اردو، لشکر

قولاج ۱. فاصله میان دو دست باز ۲. انبوه

قولای ۱. آسان، بی زحمت ۲. سبک

قولچاق ۱. بازویند، بازوپیچ ۲. عروسک، بازیچه

قولچوماق دهقان ثروتمند، کولاک، ثروتمندان ده، قلدر

قولدور ۱. قلدر، زورمند

قولون کره اسب

قومرو قمری

قوناقچی مهمان دوست، مهمان نواز، میزبان

قونت سالم، محکم

قونداق قنداق، (بچه یا تفنگ)

قونشو همسایه

قونور رنگ شاه بلوط، قهوه ای روشن

قووشاق محل اتصال و پیوستن، بهم رسیده

قوورغا گنده بوداده

قوورما قرمه، گوشت یا سبزی سرخ کرده و بوداده

قویونچو چوپان، گوسفند دار، پرواریند، دامپرور

قیجی قیچی

قیرچین چروک (لباس) - چروکیده

قیرغی قرقی (نوعی پرده)

قیرمانچ تازیانه، شلاق

قیربیجی ۱. قطع کننده، برنده ۲. از بین برنده، تلف کننده

قیزغین- قیزقین خیلی داغ، گرم، حرارت بالا

قیزیل ۱. طلا ۲. زرد رنگ ۳. قرمز رنگ

قیزیل آلا قزل آلا (البق: دو رنگ قرمز و سفید مخلوط)

قیساییلو کوتاه قد، کوتاه قامت

قیشلاق قشلاق، محل زمستان گذرانی

قَبِيلْجِيم

جرقه، آتشپاره، اخگر

قَبِيلْجِيْت

۱. ریشک سنبله های (خوشه ها). گندم و سایر

غلات ۲. تیغه های ماهی

قَبِيلِنْج (قَلِيْج)

۱. خنجر بزرگ، دشنه ۲. دندان تیز

قَبِيْمِز

۱. شیر ۲. نوشابه ایکه از شیر مغذی و ترش شده

اسب تهیه میشود

قَبِيْوَرَاق

۱. سالم، محکم ۲. سریع، قیراق ۳. سرحال

قَبِيْوَرِيْم

پیچش، جغد، پیچیده

قَبِيْقاچ

خم، کج، چپ، چپکی

قَبِيْقاچِي

کج، خم، چپ، یک طرفی، چپکی

قَبِيْناق

چنگال مرغان درنده و شکارگر

ک

کاکوتی

مخفف ککلیک اوتی، کاکوتی

کاوار - که وه ر

تره، یکنوع سبزی نازک برگ

کنجه چی

نمدمال

کنفچی

اهل حال، خوش گذران

کپه نک

پروانه

کچل

کچل

کرپیج

آجر (خشت)

کرتی

داس علف چین، داس دسته بلند

کسه

میان بر

کشیک (کشیک)

کشیک، نگهبان

ککلیک

کبک

کلتن

کلوخه های بزرگ

کندلی

روستائی، دهاتی

کندی

۱. کندو (محل نگهداری محصولات غله ای در

روستاها) ۲. خود، خویش ۳. محل زندگی زنبور

کندیر

طناب (از الیاف کف یا شاهدانه)

کندبستان	ده، روستا، محل روستائی
کوپچو	رنگرز (نخ) - بویاقچی
کوتک	سگ نر
کوتوک	کف (صابون، آب، مایع)
کویه	۱. کوزه سفالی ۲. بادکش ۳. گوشواره ۴. زخم کوچک
کوتان	گاو آهن
کوتانچی	کشاورزیکه با گاو آهن زمین را شخم می زند، شخم زن
کوتله	توده، جمعیت بزرگ افراد يك ملت، اهالی یا خلق
کوتچری - کونچه ری	۱. مهاجر ۲. کوچ نشین ۳. گذر کننده
کورال - قورال	۱. مرزبان ۲. حافظ و حراس دین ۳. بخشی از ارکستر
کوزپه	۱. طفل، کودک ۲. نو نهال
کورو	۱. اسپیل ماهی، خاویار ۲. اسپیل پرندگان
کوروشنه	گاودانه
کوره کچی	پارویی، پاروزن
کوره کن	داماد
کوز	۱. آغل بره ۲. خطوط فاصله قطعات زمین زراعی که بوسیله ادوات کشاورزی ایجاد میشود ۳. جرقه، اخگر
کوزه ری	سنبیل، خوشه

کوزه ل	گاه درشت، قطعات ساقه گندم و جو، کوزل
کوسا	کوسه، شخص بالغی که در صورتش مو نروئیده باشد
کوشک	قصر، عمارت، خانه زیبای داخل باغ و باغچه
کوشه ک	۱. بچه شتر ۲. کوهان شتر
کوکس	سینه
کوکوش	غنچه، شکوفه
کوک	گرده ی نان، نان بربری گرد
کولگه	سایه
کوماج	نوعی نان
کومورچو	تهیه کننده و فروشنده ذغال
کونده	گلولة ی خمیر، کنده ی هیزم
کونگ	لوله سفالی
کونول	دل، قلب
کوهول	غار
کوتیره ک	تُرد، نازک، شکننده
کوتلو	روستایی، دهاتی، ساکن ده (ترکی)
کوتنک - کوی نک	پیراهن
کیرپی	جوجه تیغی

گ

گنجه - گوندوز

شبانه روز (۲۴ ساعت)

گنڈېش

۱. راه رفتن، رفتن ۲. جریان، ادامه، امتداد

گنرچك

راست، حقیقت

گنری

عقب، پشت سر، پشت

گننل

۱. مرکز ۲. کل، عموم

گننیم

لباس، پوشاک

گننیملی

لباس پوشیده، با لباس، ملبیس

گبه

فرش کناره، فرش کوچک

گدیک

۱. گردنه ۲. شکاف ۳. کمره کوه

گردك

اطاق عروس، حجله

گرمنج

طناب مخصوص برای گرفتن اسب

گزه ل

پوست انار

گزن

۱. چاقو، آلت تیزی که در کفashi بکار میرود

۲. راه رونده، حرکت کننده

گل - گل

دعوت، دعوت به جایی

گلین

۱. عروس ۲. عروسك ۳. بیابید

گلنچك - گلین جيك عروسك

گمیرچك

غضروف

گمیچی

۱. قایقران ۲. کشتی ران، ناخدا، کارگر کشتی

گنچ

۱. جوان ۲. خزانه

گنیز - گنزیک

پشت بینی، حلق انفی، قسمتی از بینی که در

بالای کام با حلق راه دارد

گویره

کود (آلی یا شیمیایی) که برای تقویت خاک داده

میشود

گوک

ناف

گونه لك

قارچ خوراکی یا سمی

گوچلو

نیرومند، قوی، پر قدرت

گوده

کوتاه، کم قد، قصیر

گوزدا

شمشیر کوتاه، قمه

گورزه

مار سمی خاکستری رنگ مناطق سنگلاخ و بوته

زار ۲. خوراك شبیه ساندویچ که از گوشت تهیه

میشود

گورشاد

رگبار (باران)، باران شدید

گوزکم

۱. چشم انداز ۲. دید خارجی و عمومی

۳. سیمای ظاهری يك شخص ۴. منظره طبیعی

گوزکملی

چشمگیر، برجسته، معروف، مشهور

گوزوش

۱. دیدار، بازدید ۲. جهان بینی، دیدگاه

گوزتچی

۱. نگهبان، محافظ ۲. پاسدار، پاسبان

گۆزدك	علفی که در پاییز می‌روید، علف پاییزه
گوزقاش	چشم و ابرو
گوزگو-گوزگی	آئینه
گوزلمه	۱. انتظار ۲. آرزو، خواسته ۳. یکنوع غذا که از ماست و تخم مرغ درست می‌شود.
گۆزلوك	۱. عینک ۲. دریچه پنجره
گوزوآچیق	۱. چشم باز ۲. تیز بین
گۆزه	چمن زار، باتلاقی، مرطوب
گۆزل (گۆزل)	۱. زیبا، قشنگ ۲. خویر، خوشگل ۳. ظریف
گۆزه للمه	نوعی آهنگ و شعر (در شعر فولکلوریک عاشیقی)
گۆزه م	پشم نیمه دوم تابستان که از گوسفند چیده می‌شود
گۆزیاشی	اشک چشم، اشک
گۆل	استخر، حوض
گۆل	گل، شکوفه
گۆل اوز	گل رو، زیبا، قشنگ، گل چهره، صورتش مثل گل خوشرنگ
گۆلر	شاد، مهربان، خندان
گولراوز-گولراوزلو	شاد، مهربان، خنده رو
گۆل سن (گولسن)	۱. گل هستی (دوم شخص مفرد) ۲. مثل گل زیبا
گۆل سل (گولسل)	۱. شبیه گل ۲. در رابطه با گل
گۆلش تابات	۱. خنده رو، خندان، خوش قیافه، شاد
گۆلگز	سرخ، قرمز، گلگون

گۆلگو	خندیدن، خندان، لبخند، لطیفه
گۆللی (گوللو)	گلداز
گۆلچ	حوض، حوضچه
گۆلوش	۱. شادی ۲. ممنونیت ۳. صدای مقطعی که از فرط شادی از دهان خارج شود.
گۆلوشه	می خوش، (از انواع انار)
گۆله بتین	۱. نخ زریفت، نخیکه از تارهای طلا یا نقره یا مانند آنها تابیده شده باشد ۲. نوعی گیاه سنتی
گۆمراه	۱. قیراق، محکم، سلامت، قوی، سر حال ۲. بمعنای فارسی راه گم کرده
گۆم گوی	سبز تیره، سبز تند، کبود
گۆموش	نقره، فلز نسبتاً گران خاکستری رنگ
گۆن	چرم
گۆن آی	۱. آفتاب مهتاب ۲. دور آفتاب، محل قرار گرفتن خورشید، جایگاه آفتاب
گۆن ال (گونل)	۱. آفتاب دست ۲. دست پر نور
گۆن اورتا	ساعت ۱۲ ظهر، نیمروز
گۆنشی	۱. جنوب، رویه قبله ۲. آفتابی
گۆن باتان	مغرب، غرب
گۆن دوغان	شرق، مشرق
گۆنش	آفتاب، خورشید، نور آفتاب
گۆنشلی	آفتابی، آفتابدار

گونو- گونی

۱. هوو، زن دوم ۲. روزش، روزاو

گونه باخان

آفتابگردان

گوژده

بدنه، اندام، تنه

گوژورتی

بمعنای عام نباتات و گیاهان سبز

گووه

بید، حشریه‌ایکه به لباس صدمه می‌زند

گووه ج

دیگ گلی، یا سفالی، ظرف دهانه تنگ

گوووز

پائیز

گوی

۱. آسمان ۲. آبی ۳. سبز ۴. خسیس، بخیل

گونچک

زیبا، قشنگ، خوشگل

گوژرتی

عموماً نباتات یا گیاهان سبز، سبزه، گیاه رستنی

گوژرچین

کبوتر، کفتر

گوی گوژ

چشم آبی، چشم سبز، چشم زاغ

گویوم

پارچ آب، ظرف مسی برای حمل آب

گوژه م

درخت آلوچه، آلوچه جنگلی

گیجی تیکانی

علف گزنه

گیریش

۱. ورودی ۲. سرآغاز (یک اثر ادبی)

گیزیر

گارگر انضباطی دون پایه

گیلان

کلید آهنی یا چوبی که بمنظور بستن درب از

پشت بکار میرود

گیلدر

قطره، دانه، جبه

گیله

جبه (انار یا انگور یا هر میوه خوشه ای دیگر)

۲. قطره، ۳. عدسی چشم

گیله نار

آلبالو

گیو

بوغ گردن گاو

ل

لاپچین

کفش دم پائی

لاچین

پرنده شکاری از نوع شاهین، باز شکاری ۲. اشاره

به چشمان زیبا رویان

لاغار

شیار و درزیکه بر اثر شخم ایجاد میشود

لاغیم

مجرای زیر زمین، تونل

لالیق

بیش از حد رسیده، پخته

لنچک

روسری، چارقد

لپیر

ردپا، جای پا روی برف یا خاک

لك

کرت باغچه و کشتزار

لوپوک

سنگ صاف و صیقلی

له لك

بال پرنده

لیجیم

شکل ظاهری، سر وضع

لیژ - لینج

میوه له شده

لیفیرسا

نان خمیر و کم پخته

لیلیق

آب چشم، اشک

م

ماتان

سفید و چاق و زیبا

ماراق

۱. رغبت، علاقه، اشتیاق، کنجکاوی، دقت،

هوس یادگیری

ماراقلی

۱. جالب توجه، قابل توجه ۲. گیرا

مارال

۱. آهو، گوزن، ۲. زیبا

ماسال

حکایت، حکایه، قصه

ماغار

چادر بزرگ برای برگزاری مراسم جشن و یا ترحیم

ماققاش

۱. انبره، گیره ۲. موچین

مامیر

خزه

ماناس

قهرمان داستان ماناس یکی از بزرگترین داستان

ترکان آسیای مرکزی

مانقا

۱. حلقه ۲. گروه، دسته

مانقا باشی

۱. سردسته، سرگروه، سرپرست گروه

ماوی

آبی، آسمانی، نیلگون

ماهنی

ترانه، سرود، نغمه، تصنیف

مئشه

جنگل، بیشه

مُشَه‌بِیگی (به‌بی) جنگلبان

مُشَین چرم، تیماج، چرم دباغی شده، شبیرو

مرهك انبار علوفه و گاه

موت سعادت، خوشبختی

موتال خيك (پنیر یا کره)

موتلی سعادتمند، خوشبخت

موزالان مگس بزرگ طفیلی حیوانات، خرمگس

مُوشَتولوق مُزدگانی، چشم روشنی، خبرخیر، خبر شاد، مُزده

مُوشَقوروق صدای ایجاد شده توسط لبها (موج-موج)

مُوشَتلوك-مُوشلوك چوب سیگار

مُونار ۱. سراب ۲. خطای چشم

میتیل ۱. رویه زیری لحاف و تشك بالش ۲. لحاف و

تشك و بالش بدون رویه اصلی

میریق لب شکری

میزراق عمود، مُرُز

میشار اره بزرگ تسمه ای یا دایره ای برای بریدن چوب

وفلز و سنگ

مینجی سوار کار

مینیش طرز سواری، سوار شدن

مهریا حوله

مینیک سواره، مرکب

مئینه تاك، انگور، رز

ن

ناجاك ساطور، تیر

ناخیرچی گاو چران، شبان، چوپان

ناخیش نقش، نقش و نگار

ناخیشچی نقاشگر، نگارگر

ناخیشلی نقش دار، پرنقش و نگار

نارگیله ۱. حبّه انار، دانه انار ۲. عزیز دُر دانه ۳. قلیان

نارین خرد، ریز، خرده، ریزه، خیلی ریز، گرد مانند

ناققا نهنگ

نننی گهواره، ننو، ننی

نوختا افسار، اوسار، مهار

نووّه ۱. هسته مرکزی ۲. انرژی حاصله از اتم

نیسگیل تیکه لقمه ای که اگر به شخص مورد دلخواه داده نشود

بصورت غم و غصه ای در دل دهنده آن باقی

بماند

و

وارساغی	نوعی آهنگ قدیمی عاشیقها
وارساق	۱. عاشیق ۲. نام یکی از طوایف قدیمی ترک
وارلی	دولت مند، ثروتمند، متمول، دارا
وارلیق	۱. هستی، موجودیت، وجود، ۲. چیز قائم به ذات، نیرو، قوه، ۳. دارائی، مال، ثروت
واشاق	گربه وحشی، سیاه گوش
واغام	بیش از حد رسیده (در مورد محصولات دانه ای) به حد بی اعتباری رسیده
وام	نواخت، آهنگ ملایم و کند
وندره	سطل، دلو
ونرگی	۱. مالیات، عوارض ۲. استعداد خارق العاده، خدادادی
ونرلیش	برنامه (رادیونی یا تلویزیونی)، خبر
ور	۱. سهم کار (در کشاورزی) ۲. یاری (وردست)
وردنه	میله لواشپزی
وریان	آبراهه، آب باریکه، آلت آب بند

ول	تخته خرمنکوب
ولیم-بلیم	خرده ریز چوب
ووران	زننده، گزنده
وورغون	عاشیق، بیش از حد دوست داشتن، واله و شیدا
ووروجو	بزن بهادر
ووروش	جنگ و دعوا، ستیز و جنگ
ووروشان	جنگیده، دعوا کننده، (دالاشان، چارپیشان)
ووجه	بواسیر
وید	نما، نمود، ظاهر

۵

هاچا	دوشاخه، محل انشعاب دو شاخه که از ساقه جدا شده باشند
هارای	فریاد، داد، غریو، جار، بانك
هاراچی	کسیکه به صدای داد و بیداد و امداد آمده باشد، کسیکه برای جدا کردن دو شخص در حال دعوا آمده باشد.
هامار	صاف، هموار
هاماش	هم غذا، همسفر، دوست، رفیق
هاماشیق	گل تاج (گیاه)
هامپا	ثروتمند، بامکنت، پولدار، سرمایه دار ده
هاوا	۱. آهنگ موسیقی ۲. ملودی ۳. هوا
هایان	۱. کمک، یاری، پشتوانه، هوادار، حمایت ۲. کدام طرف
هایلاز	کسیکه وقت خود را بیهوده و بی جهت و بی فایده بگذراند، عاطل، مهمل، بیهوده، بی ثمر
هتريك	آیش، نکاشتن زمین بعد از شخم پایتزه

هتپه	خورچین کوچک که از شانه یا پشت اسب آویخته میشود، کیسه، چانته
هتپوا	به، میوه زرد رنگ کرک آلود و ترش مزه و دانه دار
هتیوره	بسیار بزرگ، زمخت، هیولا
هدبك	گندم، غله، آش گندم
هنهك	شوخی، بذله، خوشمزگی
هنیرقی	صدای نفس یا پیچ پیچ نا معلوم
هوڭاق	گاوی که برای کشیدن خیش یا گاو آهن بکار میرود
هوڭرا	غذائیکه با آرد و پیاز و روغن پخته میشود
هوڭگو	بافته، بافه، پیچیده، طرز بافتن (مو)
هوڭوجو	بافنده، تننده
هوڭروك	گیسو، بافته، گیسوی بافته خانم، پیچ گیسو
هوڭروکلی	گیسو دار، زلف دار، گیسوبلند
هوڭرومچك	عنکبوت، تارتن
هوڭزو (هوزی)	۱. ناشی، دست و پا چلفتی ۲. جسور، بی حیا
هوڭلا	خرمن
هوڭلات	ارمغان، هدیه، تحفه (ترکی)
هوڭلاوار	نغمه و ترانه ای که زارعیین موقع شخم زدن و کشاورزی زمزمه می کنند
هوندور	بلند، دراز
هونو	پشه

هووسر ظرف سینی مانندى كه براى جدا كردن

ناخالصى‌هاى دانه بكار ميرود، ماشين بوجارى

هووور وقت كم، آن، لحظه، مدت

هوئوش اندكى نم، رطوبت، مرطوب، نمدار

هیر رمق، توان، تاب

هیس جرم، دوده

هيسلى ۱. عصبانى ۲. جرمدار

هیم ۱. اشاره ۲. بهانه ۳. اساس، شالوده (خیم)

هين ۱. آلونك، مرغدان ۲. صدائى براى راندن گله

چهارپايان

هيندیل (هئورتیکان) تمشك

ی

ياها

ابزارچوبى کشاورزى كه داراى دو يا بيشتر دندانها
بوده و دسته چوبى نسبتاً بلندی داشته جهت جمع
آورى و رويهم انباشتن كاه و كلش وعلوفه بكار
ميرود.

ياهان ۱. صحرا، دشت ۲. بيرون ۳. باير

ياهانجى بيگانه، اجنبى، غير، ديگرى

يابانى صحرائى، بيابانى

ياپارلى توانا، قدرتمند، كسيكه از دستش كار بر آيد

ياپان انجام دهنده، كننده كار، تهيه كننده

ياپما ۱. تپاله دام، ۲. ساختگى، مصنوعى، ۳. امر

نهي ياپماق يعنى انجام نده، نساز

ياپى ساختمان، بنا

ياپيشقان چسب مخصوص نجارى، سريشم، چسبنده

ياتاجاق لوازم خواب، براى خوابيدن

ياتاغان شمشير نوک خم، لارو پروانه اگروتيس يا طوقه

خوار (محلى)

پاریاقلی	پربرگ، برگدار
پاریپز	پونه، پودنه، یکنوع گیاه معطر داروئی
یاردیم	کمک، یاری
یاردیمچی	یاور، کمک کننده، یاری کننده
پارغان	دره، ماهور، پرتگاه
پارما	۱. بلغور، ۲. شکافتنی ۳. امر نهی
	پارماق = نشکاف
یاری-یاریم	۱. نصف، نیم، نیمه ۲. یار او، یار را
پاریش	مسابقه، رقابت
پاریشچی	مسابقه، دهنده، شرکت کننده در مسابقه
پاریق	شکاف، شکافته
پاریمجان	۱. نیمه جان ۲. خسته، درمانده ۳. از کارافتاده
پارین	۱. فردا، فردا صبح ۲. فعل امر شکاف بدهید
پاز	۱. بهار (فصل) ۲. فعل امر بنویس
پازلیق	بهاره، گندم یا جوی بهاره
پازی	۱. نوشته، اثر، سوار ۲. بخت، سرنوشت
	۳. صحرا، دشت
پازیچی	نویسنده، کاتب، کسیکه باخلاقیت ادبی مشغول باشد
پازین	هنگام بهار، فصل بهار
پاسا	قانون، یاسا
پاساق	۱. قدغن، ممنوع ۲. مالیات، عوارض

پاتاق	۱. رختخواب، جای خوابیدن ۲. لانه، آشیانه، آغل ۳. معدن، کان ۴. قطعه ای در موتور ماشین ۵. بخوابیم
پاتیملی	خوش دست
پاخشی	۱. خوب، نیک ۲. مرغوب
پاخماج	تگه نانیکه روی آن کره یا عسل یا... مالیده شده باشد
پاخی	۱. ماده ایکه دارای خصوصیات روغن باشد ۲. نان روغن آلود ۳. ماده روغنی، پماد ۴. لایه چربی و رنگ
پادیق	ظرف آب
پارادیچی	خلاق، آفریننده، ایجاد کننده
پارادیلش	تشکیل، تأسیس، تولید
پارارلی	مناسب، لایق، مفید، سودمند
پاراسا	۱. خفاش، شب پره ۲. جهالت، ظلمت پرستی
پاراشماز	نامناسب، بی آرایش
پاراشیق	بزه ک، زینت، زیندگی، مناسب بودن، زیب
پاراشیقلی	مناسب، زیننده، آراسته
پاراق	۱. اسلحه، سازوبرگ، یراق، ۲. بشکافیم
پاراقلی	با ساز و برگ، مسلح
پاراماق	بدرد خوردن، مناسب بودن، صلاحیت داشتن
پاریاق	۱. برگ ۲. ورق، ورقه، صفحه

یاسامال	جای مسطح در بالای تپه یا کوه
یاساوتل	پاسدار، نگهبان، مستحفظ
یاستی	پهن، هموار، مسطح، تخت
یاستیق	متگا، بالش
یاسلاما	آنچه برای بازماندگان مرده برده میشود
یاشا	زنده باد، مرجبا، آفرین
یاشار	سن، سال، جاوید، یُحی
یاشاما- یاشاماق	۱. زندگی کردن، زیستن ۲. موجود بودن،
یاشایش	زندگی، زندگی کردن
یاشلی	۱. تر، آب زده، خیس ۲. مسن، پیر، سالخورده
یاشماق	روسی، چارقد، چپی
یاشید	همسن، همسال
یاشیل	۱. سبز، کبود ۲. نارس، کال
یاشیلباش	مرغابی تر، اردک تر
یاشیللیق	سبزی، کبودی
یاغار- یاغیش	باران، بارندگی
یاغموراوُلچن- یاغیش اوُلچن	باران سنج
یاغمورلی	بارانی
یاغین	بارش، باران
یالاب	۱. نورانی ۲. براق
یالاق	۱. قاب، ظرف ۲. هرز، هرزه
یالواج	گرسنه، تشنه، بدون غذا
یالچین	صخره بلند، تخته سنگ بزرگ، سنگ بزرگ و تیز که نتوان به قله آن دست یافت
یالخی	تنها، فقط، لُخت
یالدیز	۱. درخشان، براق ۲. مصلّا ۳. آرایش ظاهری
یالقیز- یالغیز	۱. تنها، غریب، بی کس ۲. به جزء، فقط
یالمان	۱. سراب ۲. تپه نوک تیز و بلند ۳. سر بالائی، فراز ۴. التماس کن
یال- یاماج	سطح پائین تر از قله کوه یا تپه، دامنه
یالین	برهنه، خالی (دست)، بی ساز و برگ
یاماج	نشیب، شیب، سرازیری، پرتگاه
یاماق	وصله
یام یاشیل	خیلی سرسبز
یاناجاق	۱. سوخت (هر چیزیکه بسوزد و گرما تولید کند مانند هیزم و ذغال و نفت و ...) سوختنی، محترقه ۲. خواهد سوخت
یانار	۱. سوزان، فروزان ۲. میسوزد
یاناراود	آتش سوزان
یانارداغ	آتشفشان
یاناق	صورت، گونه، لُپ
یانسی	بدل، عوض
یانشاق	۱. پر حرف، روده دراز ۲. نقال، عاشیق (نوازنده وخواننده دوره گرد)

یانماز	نسوز، غیرقابل اشتعال	یثیش	طرز و شیوه راه رفتن
یاوان	نان خالی، بدون خورشت	یثیرك	ویار زنان
یاوانلیق	نان خورشت، هر نوع مواد غذایی برای خوردن با نان	یثر- یورد	محل زندگی، محل تولد و زندگی شخص، وطن
		یثر- یتمیش	۱. میوه جات بستانی، ۲. خشکبار
یاورد	بچه، کودک، طفل	یثزنه	۱. داماد ۲. شوهر خواهر
یاووز	۱. شدید، خیلی محکم و تند ۲. فحش	یثشيك	صندوق، جعبه، چمدان
یاووق	نزدیک	یثل	۱. باد، نفخ ۲. سرعت، تند
یای	۱. تابستان (فصل) ۲. کمان، زه	یثلپيك	باد بزن
یایا	پیاده رو	یثلپه نك	خیار
یایجیق	فتر، کش، فتر کوچک	یثلكن	بادبان، شراع
یایلا	فلات، یایلاق	یثلكه	۱. گیسوی خانم (زن) ۲. یال اسب
یایلاق	بیلاق	یثلین	پستان، ممه (گاو)
یایلی	فردار، کش دار، دارای زه	یثم	علوفه خوراك دام
یایلیق	۱. تابستانی ۲. چارقد، روسری	یثمك	۱. خوردن ۲. غذا، خوراکی
یایلیم	۱. مرتع، چرای شبانه دواب ۲. شلیك، شلیك همزمان چند تیر	یثمليك	۱. شنگ (نوعی گیاه خوردنی) ۲. آخور، توبره ۳. علف ذخیره شده
یایبجی	ناشر، موزع، منتشر کننده، توزیع کننده	یثمیش	۱. میوه ۲. خشکبار ۳. خربزه ۴. مویز، کشمش
یبتگین	رسیده، پخته (میوه)		۵. خورده «است»
یبتيك	۱. آشنا، بلد، مطلع ۲. بالغ، رسیده	یبتنگج	خرچنگ دریائی
یبتك	یدك، افسار اسب	یبتنگه	ساقدوش، ینگه، زن برادر
یتركوكو	۱. هویج ۲. ریشه زیر زمینی، زردك	یبتنی	جدید، تازه، نو، نوین
یترلی	محلی، بومی		

یثیش	طرز و شیوه راه رفتن
یثیرك	ویار زنان
یثر- یورد	محل زندگی، محل تولد و زندگی شخص، وطن
یثر- یتمیش	۱. میوه جات بستانی، ۲. خشکبار
یثزنه	۱. داماد ۲. شوهر خواهر
یثشيك	صندوق، جعبه، چمدان
یثل	۱. باد، نفخ ۲. سرعت، تند
یثلپيك	باد بزن
یثلپه نك	خیار
یثلكن	بادبان، شراع
یثلكه	۱. گیسوی خانم (زن) ۲. یال اسب
یثلین	پستان، ممه (گاو)
یثم	علوفه خوراك دام
یثمك	۱. خوردن ۲. غذا، خوراکی
یثمليك	۱. شنگ (نوعی گیاه خوردنی) ۲. آخور، توبره ۳. علف ذخیره شده
یثمیش	۱. میوه ۲. خشکبار ۳. خربزه ۴. مویز، کشمش
	۵. خورده «است»
یبتنگج	خرچنگ دریائی
یبتنگه	ساقدوش، ینگه، زن برادر
یبتنی	جدید، تازه، نو، نوین

یئنیلمز	شکست ناپذیر	یولفون	گیاه بوته ای شکل مقاوم به خشکی و شوری که دارای گلهای خوشه ای می باشد
یئنی لیک	تازگی	یولوق	پر کننده، مو کننده
یئنی یئتمه	تازه جوان، نوجوان، نورسته، نورسیده	یوماق	۱. گلوله، نخ، گلوله پشم ۲. شستن، تمیز کردن
یوخا	۱. ورقه نازک خمیر، نان ساج، لواش ۲. نرم، نازک، ظریف	یومشاق	۱. نرم، ملایم ۲. تازه، بیات نشده
یوخلا بیش	۱. کار باز دید ۲. تحقیقات، معاینه	یومورتا	تخم مرغ، تخم، بیضه
یوخوش - یوققوش	سربالائی	یوتده م - یوتدم	۱. منظره، ظاهر، قیافه ۲. قاعده، نظم، شیوه، قلق
یورد - یورت	سرزمین، زادگاه، مملکت، منزل	یوتدملی	با قاعده، با نظم و ترتیب ۲. خوب، با سلیقه، برجسته
یورد داش	هم وطن، هم میهن، شهروند	یوتنقار	تراشه (یوتقال)
یورقان	لحاف	یویوره ک	۱. تیز رو، تندرو ۲. رورورک
یوروشجو	آدمی که در یورش شرکت کرده است	یویخیلماز	محکم، خراب نشدنی، استوار، مستحکم
یوزه	۱. کنار، اطراف ۲. محیط (یان یوزه: اطراف)	یویغجام	جمع وجور، خلاصه، مرتب منظم
یوسون	گیاهی که فاقد ریشه و تنه و برگ بوده و در آب میروید، جلبک، خزه	یویغوا	مجلس جشن، محل تجمع افراد
یوکسک	۱. بالا، بلند ۲. خوب، عالی، والا ۳. مهم ۴. بزرگ	یویغیم	۱. برداشت (محصول)، مقدار محصول ۲. جمع کنم
یوکسل	فعل امر (بلند شدن، ارتقایافتن)، بلند شو	یویلماز	نترس، جسور، پر دل
یول	۱. راه ۲. جهت، سو، سمت ۳. مجرا، ۴. دفعه، بار	یوییه	صاحب، مالک
یولاج	۱. قلاووز ۲. راهنما، رهبر	یوییه لی	صاحب دار
یول اوستو	سر راه، عبوری	یویینتی	خوراک، غذا، ماکول

فهرست منابع مورد استفاده:

۱- آذربایجان دہلی

کتاب درسی تألیف قاسم حسن اوف، کامیل علی اوف
فریدون جلیل اوف از انتشارات دانشگاه آذربایجان -
باکو ۱۹۸۹

۲- آذربایجان دہلی نین ایضاحلی لوغتی ۴ جلد

آذربایجان س. س. ر. علم لر آکادمیاسی نشریاتی باکی
۱۹۸۷-۱۹۶۶

۳- آذربایجان دہلی نین گرامری

(دستور زبان ترکی آذری) تیمور پیرهاشمی از انتشارات
دانشگاه تبریز - ۱۳۶۸

۴- آذربایجان سووت انسکلوپدیاسی ۱۰ جلد

باکی ۱۹۸۷-۱۹۷۶

۵- آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی

دکتر جواد هیئت ضمیمه مجله وارلیق تهران ۱۳۶۷

۶- آنسکلوپدیک تورک آدلاری و سوی آدلاری سوزلوگو

عارف حکمت یاز از انتشارات سرحت داغیتیم استانبول
۱۹۸۱

۷- ادبیات اوجاگی

یحیی شیدا از انتشارات نوبل تبریز ۱۳۶۴

۸- ایران توؤکجه سینهن صرفی

دکتر م. ت. زاز انتشارات ارمغان تهران.....

۹- بوتانیکا تثرمین لرو بیتگی آدلاری

تنظیم کننده: ش. ۱. بارخال اوف از انتشارات علم

نشریاتی. باکی ۱۹۸۱

۱۰- خود آموز ترکی و فارسی

تالیف علی تبریزی از انتشارات آتروپات تهران ۱۳۶۳

۱۱- خود آموز زبان آذربایجان

دکتر سلام اله جاوید از انتشارات فرزانه تهران ۱۳۶۰

۱۲- سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی

دکتر جواد هیئت از انتشارات نشر نو تهران چاپ دوم

۱۳۶۶

۱۳- صِحاح الْعَجَم نسخه غازان

به اهتمام غلامحسین بیگدلی از انتشارات وحید تهران

۱۳۶۶

۱۴- فرهنگ آذر بایجانی - فارسی

محمد پیفون از انتشارات نشر دانشپایه تهران ۱۳۶۱

۱۵- فرهنگ ترکی به فارسی

ابراهیم اولغون و جمشید درخشان از انتشارات تلاش

۱۳۶۲

۱۶- فرهنگ فارسی به ترکی

ابراهیم اولغون و جمشید درخشان از انتشارات تلاش

تبریز ۱۳۶۳

۱۷- فرهنگ فارسی عمید یک جلدی

حسن عمید از انتشارات ابن سینا تهران ۱۳۵۹

۱۸- فرهنگ فارسی عمید دو جلدی

حسن عمید از انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۶۳

۱۹- فرهنگ لغات متشابه در زبان و ادبیات آذربایجانی

علی اسماعیل فیروز ثمرین از انتشارات دنیا تهران

۱۳۶۸

۲۰- کتاب دده قورقور

به کوشش م. ع. فرزانه از انتشارات فرزانه تهران

۱۳۵۸

۲۱- مقایسه اللغتين

دکتر جواد هیئت (ضمیمه مجله فرهنگی وارلیق)

تهران ۱۳۶۲

۲۲- مبانی دستور زبان آذربایجانی

(اصوات، کلمات) - م. ع. فرزانه از انتشارات فرزانه

تهران ۱۳۵۷

۲۳- آثار نویسندگان و دواوین اغلب شعرای ترک زبان

۲۴- یادمانها و یادداشتهای خصوصی نگارنده